

دفتر سوم

شورش سورا

حاج حبیب اللہ معلی (معلم)

۲۱- طفلان مسلم

طفلان مسلم خون جگر گریان ز هجران پدر
بی‌مادری بی‌یاوری بر قلبشان کرده اثر

کردند چو از زندان تاریک عبیدالله فرار
گشتند سوی دشت و بیابان مات و حیران رهسپار
پاهایشان پر خار و خون آشفته دل آسیمه سر
طفلان مسلم خون جگر در شهر غربت در به در

هر سو روان آن کودکان بی‌کس و یار و معین
دل خسته و تن کوفته افتان و خیزان بر زمین

تا شاید آن گمگشتگان از یآوری جویند خبر
 طفلان مسلم خون جگر در شهر غربت در به در

از بی غذایی زعفرانی چهره ی گلنارشان
 تاریک روز از تشنگی در دیده ی خونبارشان
 از ترس پنهان می شدند از دیده ی هر رهگذر
 طفلان مسلم خون جگر در شهر غربت در به در

این مرغکان تازه پرگم کرده راه آشیان
 بی رهنما بی آشنا بی همدم و بی هم زبان
 درد غریبی کرده بر آن هردو سرگردان اثر
 طفلان مسلم خون جگر در شهر غربت در به در

نی مادری تا ز آن دو دل افسرده دلداری کند
 نی یآوری تا آن دو بی غمخوار را یاری کند
 جاری چو مروارید غلطان اشکشان بود از بصر
 طفلان مسلم خون جگر در شهر غربت در به در

دور از وطن در شهر غربت بی انیس و بی پناه
 در گردن هم دستشان آن کودکان بی گناه
 از بخت بد افتادشان بر خانه حارث گذر
 طفلان مسلم خون جگر در شهر غربت در به در

* * *

دید آن دو طفلک را زن حارث به احوال فکار
 بگریست بر احوالشان مانند ابر نوبهار
 در خانه خود برد و پنهان کردشان از هر نظر
 طفلان مسلم خون جگر در شهر غربت در به در

* * *

چون حارث بی رحم آمد سوی خانه نیمه شب
 اطفال را در خانه ی خود دید و شد اندر غضب
 بازویشان بر هم به بست آن کافر بیدادگر
 طفلان مسلم خون جگر در شهر غربت در به در

* * *

از ضرب سیلی چهره ی معصومشان آزرده کرد
 با تازیانه جسمشان آزرده و افسرده کرد
 از خانه بیرون بردشان با تندخویی بدگهر
 طفلان مسلم خون جگر در شهر غربت در به در

* * *

آن بی مروت بر لب نهر مصیب بردشان
 هر چند کردند التماس او بیشتر آزرده شان
 از خشم بهر قتلشان شمشیر بگشود از کمر
 طفلان مسلم در به در شد زاین عزا خاکم به سر

* * *

نی شرم بنمود از خدا نی از رسول اله حیا
کرد از شقاوت رأس آن اطفال را از تن جدا
اجسادشان افکنده در آب روان آن بی خبر
طفلان مسلم در به در شد از این عزا خاکم به سر

* * *

از آه جانسوزت معلمی جگرها خون شده
از ناله های جانگدازت قلبها محزون شده
با اشک خونینت زدی در سینه ی عالم شرر
طفلان مسلم در به در بی یاور و خونین جگر

* * *

۲۲- ورود به محرم

محرم آمد و عاشورا حسینت کشته شد یا زهرا

به خون آغشته شد یا زهرا حسینت کشته شد یا زهرا

بیا در کربلا ای مادر عزیزان حسینت بنگر
بدن‌های مطهر بسی سر غرقه خون بسی کفن در صحرا

بیاورده خلیل ثانی به همراهش بسی قربانی
در این منزلکه عرفانی عجب قربانیانی زیبا

زمین کربلا شد رنگین ز خون جان‌نثاران دین
که باشد تا ابد عطرآگین منای عاشقان شیدا

حسین جانباز دین و قرآن حسین آموزگار عرفان
حسین سرباز عهد و پیمان قیامش جاودان در دنیا

بر بشر درس عزت آموخت رمز عشق و حقیقت آموخت
با شهادت ولادت آموخت خون‌بهایش خدای یکتا

دست‌پرورده‌ی پیغمبر بر شهیدان عالم سرور

ره‌نما و عدالت‌گستر سرش شد بر سنان واویلا

زین‌الم آسمان می‌گرید مکان و لامکان می‌گرید
مصطفی در جنان می‌گرید ناله خیزد ز کوه و دریا

غـلـغـله در زمین افتاده لرزه بر ماء و طین افتاده
رخنه بر ملک دین افتاده گشته آثار محشر برپا

لاله‌ای از عطش خشکیده آفتابش به تن تابیده
جامه از خاک و خون پوشیده کیست این قطعه‌قطعه اعضا؟

این حسین پاسدار دین است حامی سنت و آیین است
جسم پاکش زخون‌رنگین است باشد او بر شهیدان مولا

«معلم» زین‌الم تا محشر خون ببار از دو چشمان تر
حسین تشنه لب شد بی‌سر جاودان است از او عاشورا

۲۳- ورود امام حسین (ع) به کربلا

گشت وارد چون به دشت کربلا سلطان دین
سرور آزادگان سر حلقه‌ی اهل یقین

* * *

گفت با یاران فرود آید در این سرزمین
بر زمین کربلا رو کرد و فرمود این چنین

* * *

ای زمین کربلا فرزند پیغمبر منم
نوگل زهرا حسین بی کس و یار منم
جان نثار راه ایمان حجت داور منم
زاده‌ی حیدر منم فرزند مولی المتقین

* * *

ای زمین نینوا هستی تو منزلگاه من
من ذبیح منا ماوا و قربانگاه من
با خبر باش ای زمین از این دل آگاه من
آمدم بر درگاه حق غرقه خون سایم جبین

* * *

نی منم تنها که می گردم در این صحرا شهید
اکبر و عباس و قاسم با جوانان رشید
از علی اصغر هم کرده ام قطع امید
فضل و عون و جعفرم گردند شهید مشرکین

* * *

نیستی ای سرزمین تنها تو قربانگاه من
 هست هفتاد و دو قربانی کنون همراه من
 چون شهادت از ازل بود ای زمین دلخواه من
 جمله اندر خاک و خون گردیم گلگون ای زمین

* * *

نور چشمم اکبر سیمین بر نیکو لقا
 رو نماید جانب میدان در این دشت بلا
 رأس او شق القمر گردد ز جور اشقیا
 پیکرش در خون کشند این قوم کفار لعین

* * *

کوفیان خنجر به قلب نازینش می زنند
 از جفا شمشیر و نیزه بر جبینش می زنند
 تیرباران از سر زین بر زمینش می زنند
 قطعه قطعه پیکر پاکش فتد از صدر زین

* * *

اندر این میدان چو روی عباس نام آور کند
 آن چنان رزمی چو بایم حیدر صفدر کند
 در مصافش ای بسا ز این سرکشان بی سر کند
 جان خود آخر کند تقدیم بر جان آفرین

* * *

پیش رویم قطع گردد بازوی سقای من
 گرد گیرد چهره مهر جهان آرای من

بشکند پشتم ز داغ آن ملک سیمای من
سوزد از داغش دل و سازد حسین را بی معین

نوگل باغ حسن قاسم عزیز مجتبی
در ره دین خدا لب تشنه سازد جان فدا
آن سر نورانش می گردد از پیکر جدا
از فراقش اهل بیت در حرم ماتم نشین

زین مصیبت در جنان زهرا کشد از دل فغان
مصطفی و مرتضی با مجتبی بر سرزنان
ساکنان آسمانها جمله ی کروییان
حوریان از این الم گریان و با محنت قرین

کوفیان را رحم ناید بر من و احوال من
آب را بستند بر روی من و اطفال من
بشکنند از سنگ کین آن بی وفایان بال من
در جهان مهمان نوازی کی بود رسمش چنین

خیزد از اهل حریم ناله های العطش
سرزمین نینوا پر از نوای العطش
از تمام خیمه ها آید صدای العطش
بر فلک از تشنگی فریاد اطفال حزین

در حرم اصغر ز بی‌شیری کشد آه و فغان
 کز همه اهل حرم یک‌سر برد تاب و توان
 از عطش پرپر زند بر روی دست این و آن
 می‌کشد از تشنگی بر لب زبان نازنین

* * *

آورم او را به دست خود به قربانگاه عشق
 عاشقان را آری این رسم است اندر راه عشق
 هدیه کوچک‌تر چو باشد لایق درگاه عشق
 می‌کنم این هدیه را تقدیم حق در راه دین

* * *

بعد از آن در این زمین پرخطر شمر دغا
 ظهر عاشورا نماید رأسم از پیکر جدا
 زین مصیبت ناله خیزد از جمیع ماسوی
 رنگ خون گیرد فلک در لرزه می‌افتد زمین

* * *

خیمه‌گاه آل‌عصمت را زکین آتش زنند
 دختران مصطفی را قلب محزون بشکنند
 گوشوار از گوش فرزندان زهرا برکنند
 خواهرم زینب شود زین ماجرا اندوهگین

* * *

افکنند زنجیر و غُل بر گردن زین‌العباد
 آه از این بی‌رحمی و فریاد از این جور و عناد

این چنین بیداد در عالم ندارد کس به یاد
زین ستمگر مردم بی رحم و خیل مشرکین

چون معلمی محزون این مصیبت زد رقم
اشک از چشمش روان افتاد در گرداب غم
نالد از داغ حسین و اهل بیت محترم
سوخت جانش از شرار شعله های آتشین

۲۴- سلام بر حسین (ع)

السلام ای سرو بستان بتول	السلام ای نور چشمان رسول
السلام ای کشته راه خدا	از ازل کردی شهادت را قبول

السلام ای یوسف گل پیرهن	السلام ای اکبر شیرین سخن
ای شبیه روی ختم الانبیا	السلام ای کشته ی صد پاره تن

ای ابوالفضل ای علمدار حسین	السلام ای یاور و یار حسین
نوگل گلزار شاه اولیا	حضرت عباس غمخوار حسین

نوجوان یکه تاز نامدار	السلام ای قاسم نسرین عذار
-----------------------	---------------------------

سرو بستان ولی کردگار السلام ای نونهاال مجتبی

* * *

السلام ای اصغر ناخورده شیر در میان عشق بازان بی نظیر
کس ندیده چون تو جانبازی صغیر شد گلویت پاره از تیر بلا

* * *

السلام ای یار و انصار حسین جان نثاران فداکار حسین
عاشقان کوی و دربار حسین ای شهیدان جفای اشقیا

* * *

السلام ای مسلم و حرّ و ظهیر ای حبیب و مصعب و قیس و بریر
تشنه لب عبدالله ابن عمیر یابس و شوذب جمیع کشته‌ها

* * *

السلام ای خسرو دور از وطن از سوی این دسته‌های سینه‌زن
ای شهید ای سرور خونین کفن بر «معلم» کن نظر ای سر جدا

* * *

۲۵- بانگ الرّحیل

چون رایتی ز خون به صف نینوا زدند
جان بر کفان راه خدا را ندا زدند
برداشت میر قافله چون بانگ الرّحیل
جمعی ز شوق نغمه‌ی روحی فدا زدند
بهر بقای دین و به پا بودن نماز
جان‌ها به کف گرفته به موج بلا زدند
کردند در برابر ظلم و ستم قیام
مردانه خویش را به صف اشقیا زدند
خون را به پای گلبن اسلام ریختند
گلبانگ جاودانه به ملک بقا زدند
جمعی نثار کرده سر خود به راه دوست
ز آن سرفراز گشته چو بر نیزه‌ها زدند
بعضی به راه حق ز بدن دستشان جدا
از شوق جان میانه‌ی خون دست و پا زدند
یک دسته سر شکافته و پاره پاره تن
بر چهره خون برای رضای خدا زدند
طفلی نموده بود سپر حلق نازنین
تیر سه شعبه بر گلویش از جفا زدند

مولا به پیشگاه خدا بود در سجود
 بد سیرتان سرش ز ستم از قفا زدند
 بر چهره‌ی چو برگ گل کودکان او
 سیلی ز کینه طایفه بی‌حیا زدند
 بر خیمه‌گاهش آتش ظلم و ستم رسید
 گوئی شرر به سینه‌ی خیرالنسا زدند
 در لرزه عرش آمد از این ماتم عظیم
 بانگ عزا به صفحه‌ی ارض و سما زدند
 بین انسیان به سینه‌زنان حوریان ملول
 از سوز قلب نعره‌ی یوم العزا زدند
 از جن و انس ناله برآمد معلّی
 با نوحه تو بر سر خود بانوا زدند

* * *

۲۶- نوحه‌ی حرّریاحی

یا حسین بنگر چشم خونبارم من غلامت حرّ خطاکارم

* * *

عفو فرما جرم مرا مولا از تو امید مرحمت دارم

* * *

ره‌نمای درماندگانی تو مقتدای اسلامیانی تو
جلوه‌بخش کون و مکانی تو روشنی بخشا قلب بیمارم

* * *

بر وجودت مولا جفا کردم بهر دنیا دین را فدا کردم
پیروی از نفس و هوی کردم مرهمی بگذار بر دل زارم

* * *

از جهالت ره بر شما بستم شرمسارم قلب تو بشکستم
گرنگیری ای ره‌نما دستم با پریشانی رو کجا آرم

* * *

دارم ای مولا جان تمنّایی مشکل از کارم باز بگشایی
رحمت آری بر من ببخشایی کآرزوی سربازیت دارم

* * *

می‌طپد قلبم در هوای تو رخصتم ده تا با رضای تو
جان ببازم در کربلای تو در کمند عشقت گرفتارم

* * *

رخصتی فرما کاندترین میدان در رکابت ای جلوه‌ی جانان

جان ناقابل را کنم قربان در حضورت حاضر به ایثارم

* * *

ای عزیز صدّیقه‌ی اطهر رخصت جنگم کن عطا سرور
سرفرازم کن نزد پیغمبر گرچه من خود بی‌ارج و مقدارم

* * *

گفت با حرّ آن سرّ سبحانی شیر مردا بر ما تو مهمانی
این کجا باشد رسم انسانی میهمان را بر جنگ بگمارم

* * *

داد حر پاسخ دیده‌ی گریان ای هزاران جانم تو را قربان
پس شما آیا نیستی مهمان واجب آمد جان بر تو بسپارم

* * *

حر به اصرار و خواهش و برهان از حسین بگرفت رخصت میدان
حمله‌ور شد بر لشکر عدوان گفت مولا را عبد دربارم

* * *

با سپاه خصم بی‌امان جنگید داد مردی داد تا به خون غلطید
در ره حق جام بلا نوشید کرد ثابت کاوّل فداکارم

* * *

تا معلمی جان به تن دارد نوحه بر هر خونین کفن دارد
از شهیدان بر لب سخن دارد اشک چشمانش را خریدارم

* * *

۲۷- نوحه‌ی علی اکبر (ع)

برخیز از جاتا رویت را بوسم بابا

بی تو اکبر سیرم دیگر از این دنیا

قتل تو ای سرو روان کرده پیرم

رودم علی داغت زده بر دل تیرم

نعش خونینت را نتوان در برگیرم

آرام جان چشمانت بر رویم بگشا

ای خَلَقاً و خُلُقاً چو جدم پیغمبر

ای حاصل عمر من ای یکتا گوهر

بابا مرا بعد از تو کی باشد یاور

ای دلبندم در خاک و خون کردی مأوا

کردی غروب ای اختر تابنده‌ام

ای مونس جان افسر رزمنده‌ام

امید و نخل مُثمر آینده‌ام

جایت نباشد جان من در این صحرا

ای اکبر ای شیر حماسه آفرین
 بردار سر از روی خاک این زمین
 بار دگر کن یاری قرآن و دین
 ای یگه‌تاز عرصه‌ی دشت هیجا

زین واقعه زینب اگر گردد خبر
 از خیمه‌گاه آید برون آسیمه‌سر
 با ناله و آه و فغان با چشم‌تر
 برپا نماید در حرم شور و غوغا

شبه رسول هاشمی آرام جان
 آخر به خون غلطیدی ای سرو روان
 تر سازم این لعل تو با اشک روان
 بگذار و سر بر سینه‌ام ای مه سیمما

۲۸- شهادت علی اکبر (ع)

شو جدا از نغش اکبر خواهرم خواهر همسنگرم

خواهم این جسم پر از خون را برم سوی حرم خواهر همسنگرم

این عزیزی را که قربان کرده‌ام پرورش با نور ایمان کرده‌ام
هدیه‌اش در راه جانان کرده‌ام خُلقاً و خُلقاً بود مانند جدّ اطهرم

خواهرا زین بیشتر افغان مکن

سینه‌ی پرداغ من سوزان مکن

مویه منما موی سر عریان مکن

آه تو سوزان‌تر است ازداغ‌این مه منظم

این گل غلطان به خون جان من است

حاصل رنج فراوان من است

اکبر است این نور چشمان من است

تشنه لب جان داده‌است ای خواهر اکنون در برم

یاریم در عرصه‌ی پیکار کرد

جان خود در راه حق ایثار کرد

خواهرا رو کن به سوی خیمه‌ها

تا بگیرم در بغل این غرقه در خون پیکرم

تو برو تا من بگیرم در برش
 بر سر سینه نهم خونین سرش
 بوسم و بویم لبان اطهرش
 بلکه آرامش پذیرد این دل پر آذرم

* * *

رو بگو دیده حسین داغ پسر
 قتل اکبر کرده او را خون جگر
 کن جوانان بنی هاشم خبر
 یاریم سازند تا او را به خیمه آورم

* * *

خون بشویم از جبین و کاکلش
 عنبر افشانی نمایم سنبش
 اشک ریزم بر جمال چون گلش
 خواهرها شق القمر گردیده ماه انورم

* * *

چون شبیه مصطفی در خون غنود
 از حسین برخاست بانگ رود رود
 زد معلّم بر سر و خواند این سرود
 مرثیه خوان بر حسین و بر علی اکبرم

* * *

۲۹- شهادت علی اکبر (ع)

آرام دل بابا دیده به رویم بگشا رودم علی اکبر
لعل لب خود واکن دلجویی بابا کن ای شبه پیمبر

خونین همه اعضایت، ای نور دوچشمانم
کی زد به سرت شمشیر، ای مهر درخشانم
افکنده که از پایت، ای سرو خرامانم
ای رود فداکارم، ای شمع شب تارم
وی ماه منور، رودم علی اکبر
خون گشته روان بابا، از سنبل گیسویت
از فرق سرت جاریست، بر طاق دو ابرویت
آلوده به خاک و خون، گشته روی نیکویت
یکتا گهر بابا، نور بصر بابا
زیبا گل احمر، رودم علی اکبر
ای مونس جان من، رعنا پسرم اکبر
دیده بگشا یکدم، بر حال پدر بنگر
از داغ جگر سوزت، افتاده به دل آذر
بعد از تو ملک سیما، خون شد جگر بابا
بی روی تو دیگر، رودم علی اکبر
بگذار سر خونین، یکدم روی زانویم
تا صورت ماهت را، با اشک بصر شویم

هم روی تو را بوسم، هم موی تو را بویم
 بر خاک بلا فرزندی، آیاکه تو را افکند
 از پشت تکاور، رودم علی اکبر

کی کرده سرت مجروح، بر تن که زده تیرت
 یکبار بده پاسخ، بر این پدر پیرت
 بنگر به سر نعشت، گردیده زمین گیرت
 یک لحظه نما با من، آغاز سخن گفتن
 ای غرقه به خون سر، رودم علی اکبر
 در حجله‌ی خون خفتی، ای رود خدا جویم
 با حضرت پیغمبر، هم صورت و هم خویم
 یکبار خزان رفتی، زیبا گل خوش رویم
 بگذشتی از این دنیا، با خون سرت صحرا
 گردیده معطر، رودم علی اکبر
 مردانه پی ایثار، تا اوج بلا رفتی
 لب تشنه به معراج، دیدار خدا رفتی
 از قید جهان رستی، سوی شهدا رفتی
 ای خوبتر از هر جان، رفتی به سوی جانان
 خونین سر و پیکر، رودم علی اکبر
 آن جام که نوشیدی، از دست نبی نوشت
 چون جان بکشم اکنون، ای کشته در آغوش
 بوسم گل رخسار و لعل لب خاموش
 ای خوش قد و بالایم، قربانی زیبایم
 گل غنچه‌ی پرپر، رودم علی اکبر

* * *

بر سینه سرت گیرم، قلبم بشود آرام
 بی نور جمال تو، شد روز حسین چون شام
 فریاد کشید از دل، معلّی گمنام
 خون از جگرش ریزد، اشک از بصرش ریزد
 تا دامن محشر، گوید علی اکبر
 حیف از علی اکبر، رودم علی اکبر

* * *

۳۰- وداع علی اکبر (ع)

گفتا علی اکبر	در لحظه‌ی آخر	بابا خدا حافظ
کای باغبان گل	شد لاله‌ات پرپر	بابا خدا حافظ
خون دلت بابا از لاله جوشیده	روی جوانت را این هاله پوشیده	
جام بلای عشق مستانه نوشیده	شد دامن صحرا بابا ز خونم تر	

* * *

دیشب به بی‌تابی شب را سحر کردم
 تا روز شد اجرا امر پدر کردم
 زیبا گل رخسار با خون سر کردم
 رنگین شده رویم بابا ز خون سر

* * *

در یاری قرآن مردانه کوشیدم
 با لشکر اعدا بی‌وقفه جنگیدم

جام شهادت را چون شهد نوشیدم
 اکنون شدم سیراب از دست پیغمبر

ای کاش می شد من از جای برخیزم
 تا صحنه‌ی میدان مرکب برانگیزم
 بار دیگر خونم در پای تو ریزم
 این آرزو دارد در دل علی اکبر

در کربلا امروز ای نوگل زهرا
 بابای مظلوم ماندی تک و تنها
 بین سپاه کفر حیران در این صحرا
 اکنون به فرزند صد پاره تن بنگر

در سنگر اسلام کردم پدر ایثار
 هنگام جان دادن کن با علی دیدار
 قلبم تسلی بخش ای حجت دادار
 برگیر این نعش آغشته خون در بر

بهر پدر سخت است داغ جوان دیدن
 یا لاله‌اش را در حال خزان دیدن

یا مونس جان را افسرده جان دیدن
 ای وای اگر بیند بر سینه‌اش خنجر

شور پایان نوحه

گل پرور زهرا	شد نوگلش بر باد
آمد به دیدار	آن لاله‌ی آزاد
لب بر لب و صورت	بر صورتش بنهاد
بر سینه چسبانید	آن غرقه خون پیکر

چون یوسفش مجروح	آن پیر کنعان دید
زد از جگر فریاد	وز سوز دل نالید
صورت به خون آلود	پژمرده گل بوید
زین غم معلّم زد	بر سینه و بر سر

۳۱- زبان حال امام حسین (ع) بر بالین علی اکبر (ع)

اکبر گلگون کفتم ای رود	نوگل شیرین سختم ای رود
------------------------	------------------------

سوی میدان تو چه رفتی بابا	قلبم از غصّه شکستی بابا
بر رویم دیده ببستی بابا	سرو قد سیمین بدنم ای رود

بر رویم دیده‌ی پر خون واکن	قلب مجروحم تو تسلی کن
رحمی بر حال دل بابا کن	نوجوان صف شکنم ای رود

اکبرم خیز و مرا یاری کن	باب دلخسته، مددکاری کن
-------------------------	------------------------

بر پدر رفع گرفتاری کن

سرو موزون چمنم ای رود

بعد تو جانم ز جهان سیرم
داغ تو بنموده علی سیرم

زار و ماتم زده و دلگیرم
اکبر صدپاره تنم ای رود

حیف از این رعنای دلجویت
جان به قربان رخ نیکویت

حیف از این زیباسروگیسویت
بعد مرگت من چه کنم ای رود

فرق تو کی کرده دوتا جانم
سوختند این سینه سوزانم

از غمت ای نور دو چشمانم
لاله گون شد نسترنم ای رود

نازنین جسم تو ای مه پیکر
ظالمان قوم ستم گستر

پاره پاره ز سنان و خنجر
کرده پرپر یا سمنم ای رود

ای شبیه روی رسول الله
ذات حق از حال دلم آگاه

غرقه خون افتاده به قربانگاه
از غمت بر سینه زنم ای رود

داغ مرگت به دلم آذر زد
دست غم بر سینه و بر سر زد

خون ز چشمان «معلم» سرزد
نوحه خوان شد در چمنم ای رود

۳۲- نوحه‌ی قاسم (ع)

قاسم ابن الحسن ماه تابان من
دیده بگشا و ببین دیده‌ی گریان من

* * *

گل خوش‌رنگ و بو جان‌نثار عمو
زده آتش غمت بر دل سوزان من

* * *

خفته در خاک و خون قد رعنا‌ی تو
خون گرفته عمو رخ زیبای تو
بود عزیزم روی قلب من جای تو
سوختی عاقبت قلب پریشان من

* * *

قامت کوچکت شد ز زین واژگون
دست و پا می‌زنی در دل موج خون
پاره پاره تو را کرده خصم زبون
نوجوان حسن مهر درخشان من

* * *

داغ اکبر مرا کرده خون در جگر
داغ تو قلب من سوخته بیشتر
روی نعشت کنم خاک ماتم به سر
از چه پژمرده‌ای شاخه‌ی ریحان من

* * *

زیر سمّ ستور جمله اعضای تو
 خرد گشته همه استخوان‌های تو
 قطعه‌قطه شده قد رعنا‌ی تو
 پا مزن بر زمین سرو گلستان من

* * *

خواستی از حسین نور دیده کمک
 ناله‌ات ریخت بر زخم عمو نمک
 بسته بر روی من راه چاره فلک
 باز کن لعل لب غنچه‌ی خندان من

* * *

ای عزیز آمده چه بلا بر سرت
 زخم بر روی زخم خورده بر پیکرت
 خون گرفته سرو صورت انورت
 برده تاب از دل خسته و حیران من

* * *

گیرمت دربر ای گل پرپر شده
 بو کشم ز این گلی که به خون تر شده
 آه عبداللهم بی برادر شده
 می‌چکد خون دل زهر دو چشمان من

* * *

جان به قربانت ای نوگل مجتبی
بهر دین خدا جان نمودی فدا
چون به خون بنگرم می زنی دست و پا
بر فلک می رود ناله‌ی سوزان من

در حرم انتظار می کشد مادرت
تا چگونه برم در حرم پیکرت
نیست بر تن توان هست اگر باورت
سوخت از داغ تو قلب و دل و جان من

زین مصیبت همه قدسیان در فغان
ناله‌ی اهل بیت رفته بر آسمان
شد معلمی از دیده اشکش روان
چشم آن خسته دل به خوان احسان من

۳۳- نوحه‌ی حضرت ابوالفضل (ع)

ابوالفضل فدای دست‌های از بدن جدایت

برادر چرا به خون فتاده قامت رسایت

تو هیچ‌گاه یا ابا نمی‌زدی مرا صدا

عزیز جان فاطمه کنون مگر چه شد تو را

که در حرم ندای تو نموده شور و شین به پا

سایه‌ی غم به خیمه‌ها فکنده صوت یا اخایت

نبود راه و رسمت ای سپهد دلاورم

که رو به روی من ز پا نشینی ای برادرم

کنون چرا به موج خون فتاده‌ای برابرم

عزیز جان به من بگو کجا فتاده دست‌هایت

دگر در این دیار خون مرا نمانده یاوری

که با سپاه اشقیا کند چو تو برابری

نه عون‌ی و نه جعفری نه قاسمی نه اکبری

دلاوران هاشمی نموده‌اند جان فدایت

دو بازوی بلند تو ز پیکرت جدا شده

به زیر ابر خون نهان جمال دلربا شده

لوای سرخ کربلا ز دست تو رها شده
ز جای خیز یا ابا دوباره کن به پای لوایت

بیا برای تشنگان دوباره فکر آب کن
بگیر مشک آب را و پای در رکاب کن
به سوی نهر علقمه رکاب زن شتاب کن
که جز تو اهل بیت را نمی کند کسی سقایت

کشم برون ز خاک و خون چگونه پیکر تو را
چه مرهمی توان نهم جراحت سر تو را
چگونه شستشو دهم جمال انور تو را
خمیده قامت حسین ز داغ قتل غم فزایت

تیر سه شعبه را چه رو ز چشم تو درآورم
چگونه نعش پاره پاره ی تو را برادرم
من از کنار علقمه برم به جانب حرم
زینب اگر که بشنود به سر کند خاک عزایت

برادرم چه خاک غم ز قتل تو به سر کنم
چه رو روم سوی حرم سکینه را خبر کنم
نمی توانم از کنار نعش تو گذر کنم
نه طاقتی مرا که تا کشم به سوی قبله پایت

به مرغزار عمر خود معلمی چه کاشتی
 به قتل یاور حسین چه نوحه‌ای نگاشتی
 که داغ بر دل همه حسینیان گذاشتی
 اگر که خون بیاری از بصر نمی‌کند کفایت

* * *

۳۴- نوحه‌ی حضرت ابوالفضل (ع)

تشنه‌لبان حرم مصطفی به بر گرفته مشک بی‌آب را

* * *

اهل حرم بی‌خبر از واقعه که دست عباس شد از تن جدا

* * *

تشنه‌لبان در تعب از قحط آب کودک و زن را ز عطش رفته تاب
 منتظر آب و جگرها کباب غلغله در خیمه‌ی سقا به پا

* * *

واعطشا سر به ثریا زده تشنه‌لبان جامه به بالا زده
 جای نم آب شکم‌ها زده بین چه ستم رفته به آل عبا

* * *

یک طرفی بی‌کس و یاور حسین یک طرفی سینه زنان زینب
 یک طرف از تشنه‌لبان شوروشین غرقه به گرداب بلا کربلا

* * *

ساقی لب تشنه به خون غوطه‌ور غیر حسین نیست کسی باخبر

دست گرفته است به پشت کمر تا نگرد نعش برادر کجا

وای از این منظره سوزناک قامت عباس افتاده به خاک
دست قلم گشته بدن چاک چاک خفته به خون زاده شیر خدا

مسیر سپه گشته ز زین واژگون دیده‌اش از تیر جفا پر ز خون
مشک شده پاره علم سرنگون آه ابوالفضل رود بر سما

تیر قضا آمده بر مشک آب آب فرو ریخته روی تراب
چهره‌ی گل سوخته در آفتاب آه از این واقعه‌ی جانگزا

پور علی زاده ام‌البنین بحر کرم حامی دین مبین
از سرو صورت شده نقش زمین تن به زمین دل به سوی خیمه‌ها

از طرفی العطش و همهمه از سوی دیگر پسر فاطمه
سینه‌زنان رو به سوی علقمه یاورش افتاده در آن‌جا زبا

گفت ابوالفضل به سوز جگر زود بیا حال برادر نگر
زنده مرا جانب خیمه مبر شرم ز اطفال تو دارم اخا

جان برادر چو روی در خيام تشنه‌لبان را ببر از من پیام
گو که دیگر کار عمو شد تمام سوخت معلمی از این ماجرا

۳۵- زبانحال امام حسین (ع) در شهادت عباس (ع)

آمده ام خسته دل از قتلگاه جمع کنم خیمه عباس را

برادرم کشته شده آه آه دگر نبیند کسی عباس را

خفته به خون زاده‌ی ام‌البنین نشسته بر دیده‌ی او تیر کین
خاک‌نشین شد مه والانشین به ابر خون گشت نهان قرص ماه

داغ غمش قدّ حسین را شکست قطع شد از پیکر پاکش دو دست
مونس جانم به رویم دیده بست شهید شد نمی‌کنم اشتباه

بدر حرم غرقه به گرداب خون مشک تهی‌گشت و عَلم سرنگون
چهره‌ی نورانی او لاله‌گون روز حسین شد چو شب بی‌پگاه

سرو بنی‌هاشمی از پا فتاد تشنه جگر بر لب دریا فتاد
ساقی رزمنده به صحرا فتاد کُشته که دیده است چنین بی‌گناه

اهل خیامم نکشید انتظار تشنه لبان دیده کنید اشکبار
آب نیارد دگر آن نامدار به علقمه سکینه منما نگاه

آن‌که مرا یار و مددکار بود میر و سپهدار و علمدار بود
آن‌که وجودش همه ایثار بود دگر نیاید به‌سوی خیمه‌گاه

* * *

کشته شد آن ساقی آب آورم خاک عزا ریخت فلک بر سرم
منتظر آب نمان دخترم ساقی من رفت و نمانده سپاه

* * *

داغ دلم را به‌که گویم خدا در ره دین تو نمودم فدا
اکبر و عباس به دشت بلا حال عزیزان حسین شد تباه

* * *

خیمه عباس چو آمد به خاک زینب و کلثوم زدند سینه‌چاک
معلمی با اثری سوزناک برده به آن کعبه دلها پناه

* * *

۳۶- شهادت حضرت ابوالفضل (ع)

غرقه به خون میر علمدارم عباس عباس
کجا افتاده‌ای سپهدارم عباس عباس

حماسه‌ساز کربلا مهربان عباس
نوگل باغ مرتضی مهربان عباس
مهر عطوفت و وفا مهربان عباس
بحر مروّت و سخا مهربان عباس

همی رسد ز خیمه‌ها العطشا واویلا
آه و فغان تشنه‌ها العطشا واویلا
رود به عرش کبریا العطشا واویلا
مونس جانم گل بی‌خارم عباس عباس

تو مهربان برادر و یاورم بودی
قوّت قلب و نیروی لشکرم بودی
نگاهبان خیمه‌ی خواهرم بودی
امید قلب کوچک دخترم بودی

می‌رسد از اهل حرم العطشا واویلا
ز اهل بیت محترم العطشا واویلا

رفته ز هوش اصغرم العطشا واویلا
کجایی ای یار و وفادارم عباس عباس

تو الگوی مروّت و لطف و احسانی
نمونه‌ی شجاعت و شیر یزدانی
ماه منیر هاشمی اسوه‌ی انسانی
عزیز من به خون خویش از چه غلطانی

ناله به آسمان رسد العطشا واویلا
ز خیل تشنگان رسد العطشا واویلا
فغان ز کودکان رسد العطشا واویلا
کجایی عباس فداکارم عباس عباس

پور امیرالمؤمنین ای برادر جان
گُرد حماسه‌آفرین ای برادر جان
فدا شدی به راه دین ای برادر جان
نعلش تو مانده بر زمین عباس عباس

ناله کودکان شنو العطشا واویلا
العطش زنان شنو العطشا واویلا
فغان تشنه‌گان شنو العطشا واویلا
الگوی عشق و روح ایثارم عباس

داده بُدی وعدہی آب بہ عزیزانم
تشنہ نشستہ منتظر نونہالانم
نشد کہ آب آوری بہر طفلانم
وای بہ حال خواہر دیدہ گریانم

کبود گشتہ آسمان العطشا واویلا
بہ پیش چشم کودکان العطشا واویلا
اہل حرم بہ سر زنان العطشا واویلا
نظر نما بہ چشم خونبارم عباس عباس

بہ خون فتادہ پیکرت با ہمہ یاران
حامی دین و مکتب و یاور قرآن
پیکر نازنین تو شد بہ خون غلطان
دیدہ اہل بیت من از غمت گریان

شنو صدای العطش العطشا واویلا
شور و نوای العطش العطشا واویلا
امان ز وای العطش العطشا واویلا
قحطی آب سوخت گلزارم عباس

تیر ستم نشسته بر چشم حق‌بینت
 دیده گشا ببین مرا روی بالینت
 جان حسین فدای آن فرق خونینت
 ز جان گذشتی ای عزیز در ره دینت

گشته دو بازویت قلم العطشا واویلا
 فتاده از کفت علم العطشا واویلا
 شکست قامتم ز غم العطشا واویلا
 داغ تو کرده خون دل زارم عباس

تو با حسین برادر خود وفا کردی
 حق برادری به حق خوب ادا کردی
 در ره حق دست و سرو جان فدا کردی
 بسیرق جاودان دین را به‌پا کردی

بعد تو ای مهر وفا العطشا واویلا
 من چه کنم به کربلا العطشا واویلا
 خیز و نما علم به‌پا العطشا واویلا

بی‌کس و بی‌مونس و بی‌یارم عباس عباس

بهر بقای دین حق خوب کوشیدی
 در صف کربلا چو شیر می‌خروشیدی

جامه‌ی گلرنگ شهادت بپوشیدی
ز آب فرات آه یک جرعه ننوشیدی

سکینه می‌زند به سر العطشا واویلا
به خیمه کی برد خبر العطشا واویلا
مباش منتظر دیگر العطشا واویلا
که شد شهید میر و سالارم عباس

گشته جدا ز پیکرت دست‌های تو
شهید من خدا بود خون‌بهای تو
فاطمه خون گریه کند در عزای تو
اشک معلمی روان در رثای تو

به یاد دشت کربلا العطشا واویلا
به یاد لعل تشنه‌ها العطشا واویلا
به یاد میر باوفا العطشا واویلا
به یاد سقای نکوکارم عباس

۳۷- شهادت حضرت ابوالفضل (ع)

سقای تشنه کامان عباس ای عمو جان
برگرد برگرد عمو ما آب نمی خواهیم

الگوی عشق و ایثار ای عمو فداکار
برگرد برگرد عمو ما آب نمی خواهیم

با کام و لعل عطشان رفتی به سوی میدان
آب آوری به خیمه از بهر تشنه کامان
از چه به سوی خیمه دیرآمدی عمو جان
بر چشم انتظاران لطفی نما ز احسان

برگرد برگرد عمو ما آب نمی خواهیم

سرچشمه‌ی محبت عباس ماه سیما

سرباز دین و قرآن پشت و پناه بابا
چشم و چراغ خیمه آرام جان زهرا

چرخ فلک ندیده سقا و کام عطشان

برگرد برگرد عمو ما آب نمی خواهیم

سرو بلند باغ امّ البنین و حیدر

برگرد سوی خیمه ای یاور برادر

عمو بیا نخواستیم ما آب از تو دیگر

از آب آب گفتن گشتیم ما پشیمان

برگرد برگرد عمو ما آب نمی خواهیم

افتاد بر روی خاک عمو کجا لوایت؟
 تا خیمه گه نیاید دیگر چرا ندایت؟
 صد جان ما یتیمان عمو شود فدایت
 کی می شود بیایی سوی حرم شتابان
 برگرد برگرد عمو ما آب نمی خواهیم
 دشمن مگر به رویت راه فرات بسته
 ادرك ابا اخایت پشت حسین شکسته
 برگرد خیمه گاهت اطفال زار و خسته
 در انتظار دیدار با حالتی پریشان
 برگرد برگرد عمو ما آب نمی خواهیم
 همچون تو باوفایی چشم جهان ندیده
 اینگونه عشق بازی دوران نپروریده
 عمو بیا که عمه رنگ از رخس پریده
 مثل تو مهربانی ناید دگر به دوران
 برگرد برگرد عمو ما آب نمی خواهیم
 برگرد تا سر خود بر زانویت گذاریم
 درد دل شکسته بهر تو بر شماریم
 دیدار روی ماهت ما انتظار داریم
 دل های کوچک ما از هجر خود مسوزان
 برگرد برگرد عمو ما آب نمی خواهیم
 آیا مگر دو دستت عمو ز تن جدا شد
 وز دست نازنینت مشک و علم رها شد

کاینگونه واغریبا در کربلا به پا شد
 آه معلّی سوخت گلزار در بهاران
 برگرد برگرد عمو ما آب نمی‌خواهیم

۳۸- سپهدار کربلا

سپهدار کربلا، نگهبان خیمه‌ها
 رسان آبی ز احسان، سوی گلزار زهرا

تو فرزند دلیر امیرالمؤمنینی
 به میدان شجاعت حماسه‌آفرینی
 حسین تشنه‌لب را در این صحرا معینی
 سپاه عاشقان را علمداری و سقا

مرا ای مونس جان تو بودی یار و یاور
 حسین بی تو ندارد سپه‌سالار لشکر
 بین قدم خمیده ز داغت ای برادر
 ای پاش و پناهم چرا افتادی از پا

ندیده کس به دوران سپاهی بی علمدار
 ز جا برخیز و از نو روان شو سوی پیکار
 برای تشنگان آب بیاور ای وفادار
 به عزم جنگ دشمن دوباره شو مهیا

* * *

بود چشم انتظار تو در خیمه سکینه
 که تا بپند جمالت، ایا ماه مدینه
 نمی‌داند که خورده به چشمت تیر کینه
 ز آب دیده شویم من این رخسار زیبا

* * *

به راه یاری حق سر و جانت فدا شد
 دو دست پرتوان تو از پیکر جدا شد
 تنت آماج تیر جفای اشقیا شد
 مرا بنموده داغ تو سیر از دار دنیا

* * *

ز اهل بیت اطهار نگهبانی نمودی
 تسلی بخش قلب عزیزانم تو بودی
 ایا میر سپاهم چرا در خون غنودی
 دراین صحرای غربت حسینت مانده تنها

* * *

ز مرگ ناگهانت حسین را دل شکستی
 چرا جان برادر برویم دیده بستی
 دو بازویت جدا شد به جرم حق پرستی
 نمودی هردو دستت به عشق دوست سودا

* * *

عمود کین رسیده به فرق نازنینت
 ز سر خون گشته جاری عزیزم بر جبینت

نمی‌آید به گوشم صدای دل‌نشینت
گذارم روی سینه سرت ای ماه سیما

خداوندا به حق ابوالفضل وفادار
عنایت کن ز احسان به این جمع عزادار
معلمی مصیبت بخوان با چشم خونبار
که با شور حسینی زبانت گشته گویا

۳۹- عباس مهربان

مهربان عباس علمدارم باوفا سرباز فداکارم

خیز ای آب‌آور طفلانم یاور و سالار و سپهدارم

ای ز صولت شیر خدا حیدر نیست در دوران چو تو نام‌آور
لرزد از خوفت لشکر کافر خیز و کن یاری به دگر بارم

ای مبارز الگوی انسانی تو چراغ سنگر ایمانی
افسر اردوی شهیدانی چون تو سرداری ز کجا آرم

یاری قرآن خدا کردی جان فدا در دشت بلا کردی
قصد دیدار شهدا کردی پرچمت را دست که بسپارم

* * *

یکه تاز عرصه میدانم پاسدار خیمه‌ی طفلانم
قوت قلب همه یارانم داغ مرگت کرده عزادارم

* * *

مونسم در شام و سحر بودی هم‌همه‌ی هنگام سفر بودی
یاورم در وقت خطر بودی بی‌تو باشد درد و اَلَم یارم

* * *

بی‌برادر کرده مرا رفتی از برم ای روح وفا رفتی
شد حسین تنها تو چرا رفتی سوخت از غم قلب شرربارم

* * *

کرده این‌گونه که جفا بر من دست‌هایت گشته جدا از تن
خیمه‌گاه از روی تو بود روشن داغت آتش زد دل خونبارم

* * *

دست‌هایت را ز کجا جویم خاک و خون از ماه رخت شویم
گیرمت در بر چو گلت بویم دستی از داغت به کمر دارم

* * *

تیر کین بنشسته به چشمانت سینه‌ام سوزد لب عطشانت
قامتم خم گشته ز هجرانت جان فدایت ای گل بی‌خارم

* * *

ای همه جان‌ها به فدای تو شد «معلم» نوحه‌سرای تو
می‌زند بر سر به عزای تو اشک بارد بر همه گلزارم

* * *

۴۰- علمدار رشید

ای علمدار رشید، ای علمدار رشید تشنه لب ای سقای شهید

تو سپهدار لشکرم بودی مهربان یار و یاورم بودی
در سپاه حق افسرم بودی مرد جنگ و آب آورم بودی
یکه سربازم الله اکبر گرد جانبازم الله اکبر

در ره اسلام جان فدا کردی یاری از قرآن و خدا کردی
پاسداری از خیمه‌ها کردی رزم خونین در کربلا کردی
ثانی حیدر الله اکبر میر نام‌آور الله اکبر

از علی بودی یادگار من قوت قلب بی‌قرار من
ای سلحشور نامدار من ای وفادار و جان‌نثار من
تو به خون غلطان الله اکبر کودکان عطشان الله اکبر

دست‌هایت از تن که برید

از بدن قطع شد هر دو بازویت گشته خون جاری از سر و رویت
پر شده از خاک سنبل مویت همچو گل بویم روی نیکویت
نازنین عباس الله اکبر مه‌جبین عباس الله اکبر

مغزت از گرز آهنین خسته استخوان‌هایت جمله بشکسته
بر رویم واکن دیده‌ی بسته بر دو چشمانت تیر بنشسته
نور چشمانم الله اکبر مونس جانم الله اکبر

ای ابوالفضل ای ماه تابانم خون شد از داغت قلب سوزانم

خیز و بنگر اطفال نالانم از عطش گریان آن عزیزانم
 شد ز قحط آب الله اکبر اصغرم بی‌تاب الله اکبر
 از گل رویش رنگ و رو پرید

* * *

داغت ای عباس بر جگر دارم زین مصیبت خون در بصر دارم
 دستی از مرگت بر کمر دارم آه سوزان و چشم‌تر دارم
 من در این صحرا الله اکبر مانده‌ام تنها الله اکبر
 تشنه‌لب ای سقای شهید

۴۱- نوحه‌ی علی اصغر (ع)

نه تاب آرم کنم اصغر نگاهت نه رو دارم برم در خیمه‌گاهت

* * *

گلویت پاره گشته گوش تا گوش نمی‌دانم چه بود جرم و گناهت

* * *

علی ای طفل معصوم صغیرم علی ای کودک ناخورده شیرم
 ز پیکان شیر نوشیدی بمیرم زده آتش به جانم سوز آهت

* * *

ز سوز تشنگی بودی تو بی‌تاب نبود لحظه‌ای آرامش و خواب
 عجب نوشیدی ای آرام جان آب شد از خون گلوتر روی ماهت

* * *

همان تیری که آزدت گل من نشست آن تیر تا پر بر دل من

نشد یک جرعه آبی حاصل من روی دستم علی شد قتلگاہت

گهی لب بندی و گه می‌گشایی گهی در ناله و گه در نوایی
گه افغان گه تبسم می‌نمایی نمودی خون دلم را با نگاهت

از آن تیری که پر بگشود سویت چنان بشکافته زیر گلویت
که پژمرده شده گلبرگ رویت چه آوردند بر سر این سپاهت

بریده شب لب عطشان سر تو روان گردیده خون از حنجر تو
بود چشم انتظارت مادر تو نشسته در حرم دیده به راحت

رباب از تشنگی خشکیده شیراست دگر بهرش ملاقات تو دیر است
چنان از زندگی بعد از تو سیراست که روزش گشته چون موی سیاهت

به حلقومت چنان تیری نشسته که راه چاره بر رویم ببسته
ز جور کوفیان قلبم شکسته دلش خونست باب بیگناہت

به یاد سینه‌ی خونین اصغر معلمی بزن بر سینه و سر
که در زیر لوایش روز محشر دهد فرزند پیغمبر پناہت

۴۲- نوحه‌ی علی اصغر (ع)

ای کودک خوش منظرم بابا علی اصغر
گل غنچه‌ی نیلوفرم بابا علی اصغر

* * *

در این مکان کز هر طرف تیر خدنگ آید
کی کودکی لب تشنه در میدان جنگ آید
از فرط بی‌شیری مگر قلبش به تنگ آید
بهرت کجا آب آورم بابا علی اصغر

* * *

یک لحظه آرامش نمی‌گیری در آغوشم
آه جگر سوزت علی برده ز سر هوشم
داغ تلذّیت عطش کرده فراموشم
من از تو هم تشنه‌ترم بابا علی اصغر

* * *

شوق وصال کبریا رودم به سر داری
یا آمدی میدان که بابا را دهی یاری
از کی چنین آموختی درس فداکاری
آرام جان خواهرم بابا علی اصغر

* * *

کوچک‌ترین سرباز من در ظهر عاشورا
بر روی دستم جا گرفتی ای گل زیبا

لعل لب خشک تو می سوزد دل بابا
ای نازپرور گوهرم بابا علی اصغر

گهواره را ای طفل معصوم رها کردی
عزم دیار جان نثاران خدا کردی
زیبا لوای عشق بازی را به پا کردی
اکنون به میدان برم بابا علی اصغر

چشمان خود گه می گشایی گاه می بندی
بر رویم ای آرام جان از چه نمی خندی
با ناله ات قلب مرا از غصه آکندی
پرواز کردی از حرم بابا علی اصغر

۴۳- ظهر عاشورا

بیابان بلا در خون نگاره ز خون لاله رویان لاله زاره
گلی زیبا فتاده در یم خون که از داغش دل و جان بی قراره

* * *

به صحرا وجه حق بر خاک خفته و یا بر خاک نه افلاک خفته
نهاده سینه بر سجاده‌ی خون ندارد سر تنی صدچاک خفته

* * *

فتاده دشت و هامون در تلاطم پراکنده به صحرا ماه و انجم
بسی پروانه‌ها را باد بُرده ز وحشت کرده راهِ خیمه‌ها گم

* * *

به زیر ابر خون خورشید مانده فلک بی جلوه‌ی ناهید مانده
نهان در زیرچوب و سنگ و نیزه جمال آیه‌ی توحید مانده

* * *

به زیر آفتاب گرم و سوزان به خون غلطیده سالار شهیدان
به گرد باغبان خونین شقایق نموده دامن صحرا گلستان

* * *

نه دیگر مانده بر جا خیمه‌گاهی نه سقایی نه سالار سپاهی
سراسر خیمه‌ها آتش گرفته روانه خون ز گوش بی‌گناهی

* * *

نه دیگر در حرم یک قطره آب است همه صحرا خروش و اضطراب است
به دنبال یتیمان حسینش روانه ماهتابی بی نقابست

* * *

ز خیمه بانویی بیرون دویده ولی این بار با قدّی خمیده
شمارد یک به یک دُردانه‌ها را زند بر سینه با رنگی پریده

* * *

«معلم» ناله‌ات سوزد دل شب بریز اشک عزا هر شب مرتّب
بخوان مرثیه تا زهرا بگرید به حال غربت کلثوم و زینب

* * *

۴۴- کعبه‌ی عاشقان

یکدم ای ساریبان اشتران را مران
خفته در خاک و خون سرور عاشقان

* * *

ساریبان جان زینب به جا مانده است
بر زمین جسم خونِ خدا مانده است
لرزه افتاده بر عرش و کُون و مکان

* * *

نازنین پیکرش مانده در آفتاب
زاده‌ی فاطمه نوگل بو تراب
مهلتی تا به جسمش کنم سایه بان

* * *

این شهیدی که بر شاهدان سرور است
 این حسین زیب آغوش پیغمبر است
 پیکرش پاره پاره ز تیرو سنان

تشنه لب دشمن دین بُریده سرش
 آید از قتلگه ناله‌ی مادرش
 اشک خون زین الم بارد از آسمان

این شهیدی که در خاک و خون خفته است
 از ازل هر بلا را بلی گفته است
 کشته‌ی راه حق زنده‌ی جاودان

لاله‌ی دشت خون نور عین من است
 میوه‌ی قلب زهرا حسین من است
 پیکرش پایمال سُم مرکبان

با دم نای خونینش از نینوا
 می‌زند پاسداران دین را صلا
 لرزه افکنده بر کاخ مستکبران

در بر ظلم و بیداد کرده قیام
 می‌دهد دم به دم خون پاکش پیام
 مرگ خونین به از بار ننگ خسان

* * *

برگ تاریخ را نقش عزّت زده
مُهر خون بر کتاب شهادت زده
تربتش تا ابد کعبه‌ی عاشقان

* * *

کاشکی قبل از او خواهرش مُرده بود
این مصیبت دلش را نیاز زده بود
رفته از تن دیگر صبر و تاب و توان

* * *

یک طرف غرق خون پیکر بی سرش
یک طرف پاره پاره علی اکبرش
بی حسین کی توان دل گنم زین مکان

* * *

داده‌ی فرمان مرا رهبر انقلاب
ناگزیرم روم سوی شام خراب
تا رسانم پیامش به خلق جهان

* * *

زن «معلم» به سر خون بیار از دو عین
تا دم مرگ گو یا حسین یا حسین
بلکه گیری تو جا در صف ذاکران

* * *

۴۵ - سجاده‌ی خون

ای افتاده بر سجاده‌ی خون شد رأست به روی نیزه گلگون

ای درمون دردم من دورت بگردم

ای کاش زینب در رکابت کشته می‌شد

جسمش در این صحرا به خون آغشته می‌شد

نامش به خط سرخ خون بنوشته می‌شد

این آه جگرسوز بر دل آتش‌افروز

کی تشنه لب سر از تن پاکت بریده؟

آیا حسین من تویی ای نور دیده؟

زین رنج و محنت قامت زینب خمیده

دارم آه و فریاد از این ظلم و بیداد

ای کاروان سالار دین جانباز قرآن

بی‌سرفتاده پیکرت در خاک میدان

زینب کجا و این همه درد فراوان

با این آه سردم سوزد سینه هردم

قربان نعش بی‌سرت ای جان جانان

زینب چه سازد بی‌تو در شام غریبان

چشم انتظار در حرم اطفال عطشان
وای از درد غربت آه از این مصیبت

مصباح نور و حامی دین مبینی
فرزند زهرا و امیرالمؤمنینی
در سنگر قرآن حماسه آفرینی
ای بهتر ز جانم نور دیدگانم

در آفتاب گرم و سوزان روی این خاک
نعشت به زیر نیزه‌ها مجروح و صدچاک
سوزد اگر آهم رود بر اوج افلاک
دل در سینه سوزان اشک از دیده ریزان

جرمت چه بود ای مونس جان پیمبر؟
کامد به بالین سرت شمر ستمگر؟
با خنجر بران برید از پیکرت سر
ای حق خونبهایت ای جانها فدایت

در حفظ دین حق نمودی پایداری
با خون سرخت نخل دین شد آبیاری
آیین جدت را تو والا پاسداری
باشد حی غفار خونت را خریدار

۴۶- زبانحال زینب با امام (ع)

ای نوگل زهرای اطهر برادر حسین جان

جویم کجا بین شهیدان تو را من حسینم؟
با پیکری عریان و بی سر برادر حسین جان

ای قافله سالار راه حقیقت
ای پیشوای عاشقان شهادت
سرباز قرآن و فروغ هدایت
قربانی الله اکبر برادر حسین جان

خونت معطر کرده دشت بلا را
گلشن نمودی وادی کربلا را
برخیز و کن جمع آوری کشته ها را
همراه عباس دلاور برادر حسین جان

ای وای دیگر یار و یاور نداری؟
فرمانده و سردار و لشکر نداری؟
میرسپاه عباس و اکبر نداری؟
داغت به دل افکنده آذر برادر حسین جان

پرچم فراز دشت کرب و بلایی
 خون خدا فرزند خون خدایی
 غلطان به خون صد پاره پیکر چرایی؟
 بر سینه‌ات بنشسته خنجر برادر حسین جان

* * *

تو جان نثار قد اَقَمْتَ الصَّلَاتِی
 نور هدایت بر همه ممکناتی
 عطشان شهید اندر کنار فراتی
 ای وارث ساقی کوثر برادر حسین جان

* * *

افتاده در خون از جفا پیکر تو
 ببریده‌اند انگشت و انگشتر تو
 شد خاک گرم کربلا بستر تو
 ای راکب دوش پیمبر برادر حسین جان

* * *

کی بر تو این اندازه جور و جفا کرد؟
 لب تشنه رأست را جدا از قفا کرد؟
 بر قلب تو تیر سه شعبه رها کرد؟
 مجروح اعضایت سراسر برادر حسین جان

* * *

نوشیدی آخر جام فیض شهادت
 تو کشته من آماده بهر اسارت

رفته مرا دیگر ز کف صبر و طاقت
از خون دل شد دیده‌ام تر برادر حسین جان

از داغ تو ای سرور و میر احرار
ذرات عالم گشته یک سر عزادار
معلمی افسرده با چشم خونبار
هر دم زند بر سینه و سر برادر حسین جان

۴۷- ظهر عاشورا

این روز خونین عاشورا چه کنم من
ای نوگل زهرا چه کنم من

لب تشنگی و این شدت گرما چه کنم من
ای نوگل زهرا چه کنم من

ای سرو بلندم خفته به خون پیکر تو
گردیده خاک کربلا بستر تو
زین غصه و غم خون شد جگر خواهر تو
با لاله رُخانت ای گل زیبا چه کنم من
ای نوگل زهرا چه کنم من

افتاده جسمت جان اَخا در یَم خون
صد پاره تن مجروح تو با زخم فزون
سر از بدنت بنموده جدا دشمن دون
با این شهدای خفته به صحرا چه کنم من
ای نوگل زهرا چه کنم من
در کربلا اطفال تو بی یار و معین
بی سر بدن عریان تو بر روی زمین
در خیمه گهت زد آتش کین دشمن دین
با اهل و عیال بی کس و تنها چه کنم من
ای نوگل زهرا چه کنم من
ای سرور خونین کفنای این وادی
از بهر بقای دین خدا جان دادی
برپا ز تو در عالم عَلم آزادی
ای مونس جان با محنت دنیا چه کنم من
ای نوگل زهرا چه کنم من
بعد از تو مهتّا بهر اسارت شده‌ام
حاضر به قبول رنج و مرارت شده‌ام
مسئول پیام خون و شهادت شده‌ام
در راه سفر با لشکر اعدا چه کنم من
ای نوگل زهرا چه کنم من
گریم به تو یا بر آن سر دور از بدنت
یا از غم این عریان بدن بی کفنت

ای کشته چرا صحرای بلا شد و طنت
 نعل تو پراز خون مانده به صحرا چه کنم من
 ای نوگل زهرا چه کنم من
 کافر لب عطشان هیچ مسلمان نکشد
 بی رحم و شقی وارد شده مهمان نکشد
 فرزند نبی را دشمن انسان نکشد
 کشتند تو را ای سید والا چه کنم من
 ای نوگل زهرا چه کنم من
 یاران و عزیزانت همه گردیده شهید
 کو قاسم و عون و اکبر و عباس رشید
 سر از تن آنان قوم ستم پیشه برید
 با آه و فغان عترت طاها چه کنم من
 ای نوگل زهرا چه کنم من
 ای رمز شهادت از تو به عالم باقی
 تا نام حسین است نام محرم باقی
 در اشک «معلم» سوژه‌ی ماتم باقی
 آهنگ سرودش سوخته دل‌ها چه کنم من
 ای نوگل زهرا چه کنم من

* * *

۴۸- شهید کربلا

ای شهید کربلا، تشنه کام سر جدا، یا حسین کجایی
زیر سنگ و نیزه‌ها، جستجوکنم تورا یا حسین کجایی

تشنه لب تو رفتی و باز برنگشتی داغ بر دل من، داغ‌دیده هشتی
شد نصیب خواهرت، بین چه سرنوشتی گشته‌ای نهان چرا، در میان لاله‌ها

یا حسین کجایی

کرده‌ای کجا غروب، آفتاب زینب از وفا حسین من، ده جواب زینب
برده‌ای ز کف دگر، صبر و تاب زینب ای عزیز فاطمه، نور چشم مصطفی

یا حسین کجایی

بر تو من ز کودکی، دل بسته بودم همراه و همدمت، پیوسته بودم
پیمان اُلفت، نشکسته بودم کردی مرا رها، در بین اشقیا

یا حسین کجایی

جویم کجا حسین، آن جسم اطهر خواهم چو جان کشم، نعش تو در بر
بوسه زنم بر آن ببریده حنجر ده پاسخی مرا، ای میر رهنما

یا حسین کجایی

در خون کجا فتاد، قدّ رسایت دیگر به گوش من ناید صدایت
ای کاش می‌شدی، زینب فدایت با دیدنت بده تسکین دل مرا

یا حسین کجایی

ای مونس دلم، وی تشنه کامم بعد از تو زندگی باشد حرامم

ای پاره پاره تن، بشنو سلامم برگو جواب من با صوت دلربا

یا حسین کجایی

داغ شهادتت، سوخت استخوانم خون جگر روان، از دیدگانم

آخر کجایی ای آرام جانم کرده چه ظالمی، سر از تنت جدا

یا حسین کجایی

پروانه گشته‌ام، بر گردِ کویت پرپر همی زنم، گایم به سویت

تا جای فاطمه، بوسم گلویت در وادی بلا، جانِ تو شد فدا

یا حسین کجایی

ناگه برآمد از حنجر بریده ناله ز نای آن، در خون طپیده

خواهر بیا بیا، ای غم رسیده در این دیار خون، دیگر مزین صدا

یا حسین کجایی

زین غم معلّی، با جمع حصار با خیل عاشقان، باشند عزادار

رو سوی کربلا، با چشم خونبار با حالت عزا، گویند با نوا

یا حسین کجایی

۴۹- شب عاشورا

یابن الحسن یابن الحسن امشب شب عاشورا است

گریان پیمبر و علی و زهرا است

از خیمه‌ی حسینی آید نوای قرآن

صوت خوش مناجات از چشمه‌سار ایمان

گلواژه‌های تکبیر کرده فضا گلستان

یا رب طنین افکن به دشت و صحراست

یاران سرور دین آماده شهادت

بر خاک سر نهاده در حالت عبادت

سرمشق درس آنان حریت و سعادت

آثار عشق از رویشان هویدا است

شب ناله‌های العفو از خیمه‌ها بلند است

صوت رسای قرآن در نینوا بلند است

از هر کران نوای یا ربنا بلند است

هر عاشقی را وصل حق تمناست

بر گرد شمع ایمان پروانه‌ها به پرواز

گل غنچه ولایت بنموده لعل لب باز

با لطف و مهربانی فرموده رحمت آغاز
چشم امید عاشقان به مولاست

سوز عطش گرفته از دیده خواب طفلان
پرکرده خیمه‌ها را فریاد نونها لان
گل‌های باغ ایمان از تشنگی پریشان
از هر طرف فریاد ناله برپاست

بر روی دست مادر لب‌تشنه مانده اصغر
بر قلب کوچک او تابی نمانده دگر
یک جرعه‌ای نبود آب لعل لبش شود تر
در انتظار آبِ ظَهر فردا است

پاس حریم دین را عباس عهده‌دار است
بر حال تشنه کامان محزون و اشکبار است
از آب آب طفلان قلبش جریحه‌دار است
غوغا کنار خیمه‌گاه سقا است

۵۰- شهادت امام حسین (ع)

کی پیکرت را، به خون کشیده عزیز زهرا

کی حنجرت را، ز تن بریده عزیز زهرا

ز تیر و نیزه تن تو صد چاک	فتاده جسمت به دامن خاک
ز کودکان فغان بر افلاک	از این مصیبت قدم خمیده

شهید عطشان برادر من	به خون غنودی برابر من
قضا چه آورده بر سر من	کسی چو زینب بلا ندیده

تن تو عریان، در این بیابان	کنار اجساد این شهیدان
تویی گل من در این گلستان	به این گلستان خزان رسیده

مگر حسین جان چه بود گناهت	که دشمن افکند به خاک راحت
چگونه خواهر کند نگاهت	که پهلویت را سنان دریده

چو سر نباشد به پیکر تو	بسوسم آن جاز حنجر تو
که خود نبوسیده مادر تو	گلی بچینم که کس نچیده

فدا نمودی به راه قرآن	تو جان خود با تمام یاران
غریب مظلوم شهید عطشان	حماسه ساز به خون تپیده

برادر بی کفن حسینم	عزیز خونین بدن حسینم
غریب دور از وطن حسینم	ز خون تو لاله ها دمیده

عیال و اطفال تو در افغان	سکینه گوید به چشم گریان
چرا نیامد پدر ز میدان	ز غصه رنگ از رخس پریده

ایا چراغ ره هدایت	نمودی از دین حق حمایت
به گوش ناید چرا نوایت	به سینه خار از غمت خلیده

سرت نشد تا نهم به دامن	ز آب دیده بشویمش من
مگر به نیزه نموده دشمن	ایا شهید گلو بریده

معلمی ناله و نواکن	از این مصیبت عزا به پا کن
بزن به سر یاد کربلا کن	به هر شبی تا دمد سپیده

۵۱- بدن بی سر

بدن بی سر ز چه رو عریانی گل زیبا از چه به خون غلطانی

پسر زهرا چه گناهت بود به چه جرمت کشتند
بدن مجروح تو را بهر چه به خون آغشتند
ز غمت ای تشنه جگر داغی به دل من هشتند
لب عطشان هیچ ستمکاری نکشد مهمانی

نه بود جا در بدنت سالم ز سنان و خنجر
نه سری در پیکر خونینت که ببوسم آن سر
بدنت در لجه‌ی خون افتاده بمیرد خواهر
اثر خونت به جهان بنموده به پا طوفانی

به من مظلومه چه جوری دست قضا بنموده
چه خطا کاری سرت از جسم تو جدا بنموده
که به تو ای آیت حق این‌گونه جفا بنموده
مگر او بود بی‌خبر و دور از شرف انسانی

به زمین کربلا نعل تو غریب افتاده
چه ستمکاری به دلم این داغ گران بنهاده

مگر این غمدیده به دوران بهر مصیبت زاده
که ندارد دختر زهرا رنج و غمش پایانی

نگذارندم سر نعشت گریه کنم یا نالم
ز فراغت یاور زینب زار و پریشان حال
منم آن مرغی که شکسته سنگ حوادث بالم
که نهان در سینه‌ی خود دارم جگر سوزانی

به اسارت جانب کوفه می‌روم و همراهم
به سر نیزه سر پرّ خون تو چراغ راهم
تو خود از اسرار اسیری بنموده‌ای آگاهم
من از اول با تو نمودم بیعت هم‌پیمانی

نه مُجازم پرچم نهضت را به زمین بگذارم
نه توانی تا جسد خونین تو را بردارم
تن بی گفت در صحرا به که من بسپارم
به گلستان تو معلّم کرده گلاب افشانی

۵۲- سرنیزه قرآن بخوان

برای تسلای خواهر سر نیزه قرآن بخوان ای برادر
به خونین بدن سر نداری که بوسم گلوی تورا جای مادر

* * *

به صحرا تن غرقه خونت فتاده که کشتت که یک قطره آبت نداده
به جانم ز قتل تو داغی نهاده که سوزد لهییش دلم تا به محشر

* * *

تو بودی ز جدّ و پدر یادگارم پس از تو دیگر یار و یاور ندارم
چگونه دهم شرح احوال زارم به جسمی که پوشیده از تیر و خنجر

* * *

نه طاقت که برگردم از قتلگاهت نه صبری که در خون نمایم نگاهت
نه تابی که تا بنگرم خیمه گاهت به اطفال عطشان غمگین مضطر

* * *

نمودی به غمدیده خواهر وصیت که با این همه درد و رنج و مصیبت
کنم در بر دشمنان استقامت به تیغ کلامم بکوبم ستمگر

* * *

پس از تو لباس اسارت بپوشم کشم پرچم انقلابت به دوشم
ز جان در ادای پیامت بکوشم روم شام و کوفه به همراه این سر

* * *

سر نیزه ماهم تویی در نظاره سوی خیمه چشم تو دارد اشاره

مگر دیده‌ای گوش با گوشواره که از دختری می‌برد خصم کافر

عدو آتش افکنده در آشیانه ز هر سو زنندم به سر تازیانه
کنم جمع دردانه‌ها دانه‌دانه شده خونِ دل جاری از دیده‌ی تر

به صحرای سوزان تن چاک چاکت بدون کفن پیکر تابناکت
به خاک و به خون غوطه‌ور جسم پاکت شکیبایی از دل مرا رفته دیگر

نه مهلت دهندم به خاکت سپارم نه فرصت که سر بر مزارت گذارم
ز سوز جگر آهی از دل برآرم که ریزد سرشک «معلم» به دفتر

۵۳- روز عاشورا

نیزه را خم کنید نیزه داران تا گلم را کنم بوسه باران

* * *

خون حق از گلویش روانست در بر دیده‌ی بی‌قراران

* * *

آفتابی که بر نیزه پیدا است رأس خونین فرزند زهراست
پیکرش غرقه در خون به صحراست خامس عترت و ذبح عظماست
از غمش شیون و ناله برپاست سید و سرور جان‌نثاران

* * *

از سر نی سرش خون چکانست دیده‌اش سوی این کودکانست
خود چراغ ره کاروانست خون‌بهایش خدای جهانست
همره محمل من روانست خیره چشمش به خیل اسیران

* * *

با نگاهش ربوده دل من گشته همراه و هم‌منزل من
سایه افکنده بر محمل من نیست جز درد و غم حاصل من
ماتمش سوخت آب و گل من اشک ریزد چو ابر بهاران

* * *

آیتی را که زیب سُنّین است باعث خلقت عالمین است
مهر تابنده‌ی مشرقین است جان عالم حسین است حسین است
شب چراغ ره زینین است شاد از قتل او نابکاران

* * *

این سر غرقه خون مطهر	بر همه کائنات است سرور
داده از دست عباس و اکبر	آمده بهر دیدار خواهر
محملم را نموده منور	می شود از چهره و سنگ باران

* * *

آمده در کنار عمار	تا به زینب کند غمگساری
بر سر نی چو ابر بهاری	خون ز چشمان او گشته جاری
بر اسیران کند پاسداری	شمع شب های شب زنده داران

* * *

رأس او خون چکان در مقابل	همرم هست منزل به منزل
زین مصیبت مرا خون شده دل	بهر همدردیش نیست مشکل
سر بکوبم روی چوب محمل	زیر نی را کنم لاله زاران

* * *

این حسین نوگل بو تراب است	نور چشمان ختمی مآبست
هادی و رهبر انقلاب است	چهره از خون پاکش خضاب است
حافظ عدل و دین و حجاب است	همدم هست تا شام ویران

* * *

۵۴- ظهر عاشورا

نوگل زهرا ظهر عاشورا شد به خون غلطان آه و واویلا

غرقه خون عریان با لب عطشان در لب دریا آه و واویلا

اختر رفعت منبع رحمت نوگل زهرا آه و واویلا

سبط پیغمبر حجت داور سرور و مولا آه و واویلا

خسرو خوبان رهبر ایمان مظهر یکتا آه و واویلا

پیکری اطهر بر زمین بی‌سر روز عاشورا آه و واویلا

خفته در هامون باقدی موزون رهبری والا آه و واویلا

نوجوانانش جان نثارانش کشته شد یک‌جا آه و واویلا

ناصران دین سرنگون از زین در صف هیجا آه و واویلا

قاسم و اکبر با علی اصغر کشته‌ی اعدا آه و واویلا

میر و سقایش سرو بالایش او فتاد از پا آه و واویلا

* * *

آن علمدارش یاور و یارش قطع شد یدها آه و واویلا

* * *

نی علمداری نی سپهداری از حسین برجا آه و واویلا

* * *

جسمها صدچاک خفته اندر خاک بر سنان سرها آه و واویلا

* * *

کربلا لرزان نه فلک گریان در جهان غوغا آه و واویلا

* * *

یاعلی بنگر محشری اندر نینوا برپا آه و واویلا

* * *

بی معین زینب غم قرین زینب دیده خون پالا آه و واویلا

* * *

طفلها حیران گشته سرگردان در بیابانها آه و واویلا

* * *

کودکان بی تاب تشنه لب بی آب مانده در صحرا آه و واویلا

* * *

مصطفی گریان مرتضی نالان زین غم عظمی آه و واویلا

* * *

اندرین ماتم سینه چاک از غم حضرت زهرا آه و واویلا

* * *

شد «معلم» زار دیده اش خونبار بهر آن مولا آه و واویلا

* * *

۵۵- روز عاشورا

غلطان به خون در کربلا سرباز جانباز خدا آه و واویلا

شد قتل شاه دین حسین شهید خنجر و سنین
بر سر بزن با شور و شین مقتول دشت کربلا آه و واویلا

داد از جـفای کوفیان کشتند آن عرشی مکان
با تیر و شمشیر و سنان آن قوم شوم بی حیا آه و واویلا

مولای خوبان کشته شد با لعل عطشان کشته شد
در راه قرآن کشته شد آن نوگل خیرالنسا آه و واویلا

فرزند خیرالمرسلین پـرور امیرالمؤمنین
مهر جهان آرای دین لب تشنه شد رأسش جدا آه و واویلا

نور دو چشم بو تراب اندر کنار نهر آب
لعل لبانش شد کباب رأسش جدا شد از قفا آه و واویلا

آن خسرو دور از وطن عریان بدن صد پاره تن
جسم شریفش بی کفن بر خاک گرم کربلا آه و واویلا

* * *

دل‌داده‌ی فرمان حق جان داده در پیمان حق
با جمله جانبازان حق سر داده در راه خدا

* * *

عباس نام‌آور شهید اکبر شهید اصغر شهید
هم عون و هم جعفر شهید قاسم شهید اشقیا

* * *

زینب سر نعل حسین بر سر زنان با شور و شین
گوید چرا شد بر سنین رأس منیرت یا اخوا

* * *

بعد از تو ای نور بصر گو چون کند این خون‌جگر
با کودکان در بدر خواهند اگر از من تو را

* * *

اجساد با زخم فزون افتاده در امواج خون
با چهره‌های لاله‌گون سرهایشان بر نیزه‌ها

* * *

اطفالت از سوز عطش با دختران حوروش
گه در فرار و گاه غش آتش گرفته خیمه‌ها

* * *

با حسرت و سوز و الم ریزد معلی زغم
اشک مصیبت دم‌به‌دم با شور و افغان و نوا

* * *

۵۶- روز عاشورا

یا زهرا

تیر می بارد نیزه می آید عزیز زهرا غریب و تنها

* * *

حامی قرآن رهبر ایمان حسین فتاده به خاک صحرا

* * *

در آن زمین که می شدی تیرباران نماز را به پا نمود سرّ سبحان

ز مکتب حسین بگیر درس ایمان رهبر و میر و رهنما نور طاها

* * *

ز غربت و بی کسی میر احرار فاطمه در خلد برین دیده خونبار

نیست دگر بهر حسین مرد پیکار به لرزه عرش کبریا واحسینا

* * *

به قصد یاری پدر نور ایجاد بلند از بستر خود گشته سجّاد

ز کوفیان سنگدل آه و فریاد جهان شده غرق عزا واغریبا

* * *

جسم عزیز فاطمه غرق خونست چهره انور حسین لاله گونست

پیکر اطهرش ز زین واژگونست حماسه ساز نینوا گل زهرا

* * *

نه لشکر ونه یاوری مانده بر جای نه قاسم و نه اکبری مانده بر جای

نه ساقی دلاوری مانده بر جای آینه علی‌نما میر والا

* * *

مظهر ذوالجلال در خون طپیده به خاک گرم کربلا آرمیده
چنین مصیبتی عظیم کس ندیده عرش کجا زمین کجا و احسینا

* * *

حسین نهاده سر روی دامن خاک گشته ز تیر حرمله سینه‌اش چاک
ز روی او نکرده کس خاک و خون پاک سبط پیامبر خدا گشته تنها

* * *

در آن دمی که خفته در نیزه‌ها بود نظاره‌گر به جانب خیمه‌ها بود
خون خدا تو جهش بر خدا بود بنده‌ی راضی خدا و احسینا

* * *

۵۷- قتل الحسین بکربلا

قُتِلَ الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلَا يَا جَدًّا يَا جَدًّا
ذُبِحَ الْعِطْشَانُ بَنِينَا يَا جَدًّا يَا جَدًّا

* * *

شده غرقه خون تن بی سرش بدن مقدس اطهرش
زدم سنان و ز تیغ کین گل خون شکفته به پیکرش
پی جاودانی دین حق سروجان نموده حسین فدا یا جدّا

* * *

نتوان نظاره کنم بر این بدن بدون سر حسین
تو بیا رسول خدا دمی به کنار همسفر حسین
لب نهر آب روان حسین شده تشنه لب سر او جدا یا جدّا

* * *

نظری نما به صف بلا به زمین فتاده برادرم
ز جفا و جور ستمگران شد قطعه قطعه برابرم
نه سری که بوسه زنم بر آن لب و لعل و صورت دلربا یا جدّا

* * *

نه سپاه مانده نه لشکری نه علم نه میر دلاوری
همه یاوران حسین شهید نه مراست یاری و یآوری
ز سپاه کوفی بی وفا چه خروش و هلهله ای به پایا جدّا

* * *

به دیار کربلا نگر گل گلشن تو خزان شده
سر سرور عالمیان حسین از کین به نوک سنان شده
نه سری به تن نه به تن کفن نه عمامه مانده و نی ردا یا جدا

دمی ای حبیب خدانما سوی خیمه گاه حسین نظر
همه کودکان شکسته دل همه دختران تو خونجگر
ز فغان و ناله‌ی کودکان به فلک خروش خدا خدا یا جدا

همه عاشقان خدا شهید همه عارفان ولا شهید
همه طالبان وصال حق به دیار کربلا شهید
تنشان فتاده به دشت خون سرشان به نیزه‌ی اشقیایا جدا

رسد از گلوی بریده‌اش همه لحظه لحظه پیام حق
گل خون پاک مطهرش به جهان زده نقش کلام حق
حسین گذشته زما سوی حسین شده جلوه‌ی کبریا یا جدا

معلّمی ز خون جگر به اشک بصر زدی این رقم
همیشه تا دم مرگ خود بزن از حسین شهید دم
که خامس آل عبا تو را بنموده غرق لطف و عطا یا جدا

۵۸- نوحه‌ی عاشورا

ای به خون غلطان، سرور خوبان، وامصیبت وامصیبت
 پیکرت عریان، بالب عطشان، وامصیبت وامصیبت
 سر جدا از تن، در صف میدان، وامصیبت وامصیبت

ظهر عاشورا محشر کبرا جسم صد چاکت در دل صحرا
 ناله‌ی جانسوز از حرم برپا هر طرف بانگ آه و واویلا
 آسمان گریان وامصیبت وامصیبت

مونس جانم با تن صد چاک یاور زینب خفته‌ای بر خاک
 بر تو خون گرید دیده‌ی افلاک بر فلک رفته آه وحشتناک
 عرش حق لرزان وامصیبت وامصیبت

کی سرت را از تن جدا کرده یا حسین بر تو این جفا کرده
 غرقه در ماتم ماسوی کرده خون دل ختم الانبیا کرده
 شد به پا طوفان وامصیبت وامصیبت

نازنین جسمت ای گل زیبا پاره‌پاره از خنجر اعدا
 در عزایت ای مظهر یکتا خون ببارد از دیده‌ی زهرا
 سینه‌اش سوزان وامصیبت وامصیبت

بس جراحات‌ها در بدن داری جمله اعضایت گشته گلناری
 نی سری بر تن نی کفن داری نی به تن کهنه پیرهن داری
 یاور قرآن وامصیبت وامصیبت

ای شهید حق کو علمدارت ای برادر جان کو سپهدارت
چون شده آن یار فداکارت کو ابو فاضل یار و غمخوارت
خفته در میدان وامصیبت وامصیبت

بر زمین مانده پیکر پاکت کی کفن پوشد جسم صد چاکت
در عزایت ای مظهر یکتا خون ببارد از دیده‌ی زهرا
سینه‌اش سوزان وامصیبت وامصیبت

بی ابوالفضل و بی علی اکبر خواهرت را نیست مونس و یاور
چون ندارم من چاره‌ای دیگر می‌گذارم این پیکر بی‌سر
بادلی بریان وامصیبت وامصیبت

بر حسین میر و سرور احرار معلمی از دیدگان خون بار
لب فرو ببرند دیگر از گفتار سوختی قلب حیدر کرار
آتش بر جان وامصیبت وامصیبت

۵۹- قهرمان کربلا

قهرمان کربلایی یا حسین تشنه کام سرجدایی یا حسین

در ره دین جمله یاران داده‌ای نونها لان گل‌عذاران داده‌ای

روح تسلیم و رضایی یا حسین

ای حماسه آفرین روزگار با نبردت دین و قرآن پایدار

خامس آل عبایی یا حسین

یکه تاز عرصه نام آوری والی ملک دلاورپروری

نور حق دست خدایی یا حسین

بر ستمکاران به پیکار آمدی بر سر پیمان وفادار آمدی

قائل قالوا بلایی یا حسین

تو شهید راه عشقی و نماز سرفرازی در دو عالم سرفراز

باعث ارض و سمائی یا حسین

از ازل جام بلا نوشیده‌ای جامه‌ی عزت به تن پوشیده‌ای

نور چشم مصطفایی یا حسین

ای خروش سرخ بر بیدادها وی سه تیغ قلّه‌ی فریادها

جوشش خون خدایی یا حسین

مکتبت نی درس و بحث بازیست پایه‌ی معراج انسان‌سازیست

آیت ایزدنمایی یا حسین

ای حسین ای نقطه‌ی اولای عشق ای حسین ای جوهر معنای عشق
 قبله‌ی اهل ولایی یا حسین

بر سر کوی وفا جان باختی سوی معراج شهادت تاختی
 بر شهیدان پیشوایی یا حسین

با قلبی از عزیزان خدا ساختی برپا لوای کربلا
 دردمندان را دوائی یا حسین

لاله‌های باغ پیغمبر ز تو کشتگان تشنه‌ی بی‌سر ز تو
 عشقبازی جانفدایی یا حسین

ای تنت آغشته خون در کربلا مانده زیر تیغ و تیر و نیزه‌ها
 کشته‌ی تیغ جفایی یا حسین

آب داده نخل دین را خون تو جاودانه پرچم گلگون تو
 آفتاب انامایی یا حسین

ای همه جان جهان قربان تو دیده‌ی معلی گریان تو
 شافع روز جزایی یا حسین

* * *

۶۰- شهید برادرم

شهید برادرم عزیز مادرم آه که سرنداری
غریب حسین من به حال زینبت چرا نظرنداری

سلام من به پاره پاره های نعل بی سرت
سلام من به کام تشنه و بریده حنجرت
سلام من به اشک چشم و ناله های مادرت
بین فلک چه خاک غم نموده است بر سرم

* * *

ز جای خیز یا ابا بیا به سوی خیمه ها
بین فغان العطش رسیده است بر سما
ایا انیس بی کسان نمانده یآوری مرا
تفقدی به حال من نما بیا سوی حرم

* * *

حسین من تن مطهرت فتاده در کجا
هر آن چه می کنم نظر به زیر تیر و نیزه ها
نه بینمت که تا تو را دهم به روی سینه جا
نه بینمت که پای تو نهم به دیده ترم

* * *

الا امیر کاروان ایا عزیز مصطفی
انیس جان فاطمه شهید سر ز تن جدا

حماسه ساز جاودان غریب دشت کربلا
غم فراق تو زده به قلب سینه آذر

غم سربریده ات زده شرار بر دلم
عزیز من که بعد از این کند سوار محلم
امان ز دشت کربلا که سوخت جمله حاصلم
ز ضرب سنگ حادثه شکسته شد بال و پر

ایا شهید تشنه لب نوای حق نوای تو
همیشه جاودان بود به رنگ خون لوای تو
صلای عشق می دهد الی الابد ندای تو
مدام روی عاشقان به سوی کربلای تو

تو کشتی نجاتی و تو مشعل هدایتی
امیر کاروان خون به قله سعادت
طلیعه حقیقتی سفینه ی شفاعتی
فدای نعش بی سرت هزار پاره پیکرم

تازه گل محمدی ز چهار سو شکفته ای
هنوز دردهای دل به خواهرت نگفته ای
چرا به زیر نیزه ها و سنگ ها نهفته ای
نه بود خاک جای تو لاله سرخ پرپر

* * *

به جای نازنین گلو بوسه زنم به نای تو
 که بشنوم ز نای تو نوای دلربای تو
 هزار جان عالم و معلمی فدای تو
 مرثیه ساخت آن چنان که سوخت قلب مادرم

* * *

۶۱- سراز تن بریده (زبان حال سکینه (ع))

بابا سرت را کی از تن بریده قربان این نعش در خون تپیده

* * *

گل‌ها شکفته بر این پیکر پاک از بس که پیکان برجسمت رسیده

* * *

از جمله اعضایت خون می‌زند جوش با خاک و خون گشته جسمت کفن پوش
 گویا مرا کردی بابا فراموش از داغ هجرانت رنگم پریده

* * *

ای نوگل زهرا مهر مدینه آغوش خود بگشا آمد سکینه
 بابا سرم بگذار بر روی سینه تا شویم این خونها با آب دیده

* * *

ای مهربان بابا جانم فدایت خواهم زنم بوسه بر دست و پایت
 یک لحظه درد دل گویم برایت خار یتیمی بر قلبم خلیده

* * *

پاشم گلاب اشک بر روی و مویت	بود آرزو بوسم گلبرگ رویت
ای سر جدای در خون آرمیده	چون سر نداری من بوسم گلویت

* * *

صدپاره جسمت ای سالار خوبان	کرده شهیدت کی با کام عطشان
کی مظهر حق را در خون کشیده	عریان بدن در این صحرای سوزان

* * *

دین خدا را با خون کردی احیا	جان را فدا کردی در راه یکتا
ای دعوت حق را با جان خریده	درس فداکاری دادی به دنیا

* * *

شد نخل ایمان از خون تو پربار	در یاری از اسلام بنمودی ایثار
با چشم خونبار و قدّی خمیده	معلّمی بهرت باشد عزادار

* * *

۶۲- روز عاشورا

زینب سر نعش حسین بادیده‌ی تر زد دست بر سر

گفت ای امام بحر و بر سبط پیمبر فرزند حیدر
 ای نور چشم و نوگل زهرای اطهر ای مهر انور
 آرام جان زینب ای لب تشنه بی سر جان برادر
 آغشته در خون پیکر ای جسم مطهر پور غضنفر
 یا حسین الله اکبر
 ای تشنه لب کی کرده سر از تن جدایت جانم فدایت
 خواهر به قربان تو و قد رسایت مهر و وفایت
 بعد از تو چون بینم عیال بینوایت و این طفل هایت
 با این گرفتاری و احوال مکدر این زار مضطر
 یا حسین الله اکبر
 در پیش چشمم پیکرت افتاده صدچاک بردامن خاک
 فریاد از جور و جفای قوم سفاک اعدای ناپاک
 تاریک گشت از دود آهم طاق افلاک ریزم به سر خاک
 در پیش رویم گشته روز از شب سیه تر چشمم ز خون تر
 یا حسین الله اکبر
 تا خاک گرم کربلا شد بستر تو بی تن سر تو
 خاک عزا شد بر سرش این خواهر تو بی یاور تو

تاج سر زینب عزیزم کو سر تو کو افسر تو
یارب نبیند خواهری این سان برادر بی دست و بی سر

یا حسین الله اکبر

ای حجت داور امیر لشکرت کو مه منظرت کو
عباس نام آور پناه و یاورت کو آب آورت کو
غمخوار و یار اهل بیت اطهرت کو سر لشکرت کو
کو جان نثاران و عزیزانت برادر مقتول یکسر

یا حسین الله اکبر

کو اکبر نورسته سرو بوستانت رعنا جوانت
نور دو چشم و قوت و روح روانت شیرین زبانت
باد خزان پژمرد یکسر گلستانت کو یاورانت
رعنا جوانانت همه در خون شناور جان برادر

یا حسین الله اکبر

کو طفلک معصوم علی اصغر تو مه پیکر تو
مظلوم و بی شیر آن یگانه گوهر تو سیمین بر تو
که از داغ او خون گشت قلب خواهر تو بی یاور تو
زینب کجا و این مصیبت ها سراسر دل شد پر آذر

یا حسین الله اکبر

تا رأس پاک انورت از تن جدا شد بر نیزه ها شد
لرزان از این ماتم زمین کربلا شد گریان سما شد
کون و مکان پر ناله و شور عزا شد محنت سرا شد
زهرا ز غم گریان زند بر سینه و سر جدت پیمبر

یا حسین الله اکبر

ای مظهر ذات الهی شیر یزدان ای مهر ایمان
 جسمت به دشت نینوا در خاک عریان نور شهیدان
 خواندروی نیزه سرت آیات قرآن چون مهر رخشان
 معلمی با اشک خونین گونه‌اش تر زد دست بر سر
 یا حسین الله اکبر

۶۳- دختر شیر خدا

دختر شیر خدا آمده در کربلا، تا به پا دارد عزا

زینب از ظلمت سرای شام آمد کربلا، تا به پا دارد عزا

گفت با قبر حسین با سوز دل با صد نوا، جان فدایت یا ابا

بر مقدس مرقد پاک حسین بنهاده سر

اسوهی صبر و شکیبایی پس از رنج سفر

اشک ریزان ناله‌ی جانسوز سرداد از جگر

شعله‌زد با آه جانکاهش به قلب ماسوی، دختر شیر خدا

قهرمان استقامت نور چشم بو تراب

آفتاب برج عصمت روح ایمان و حجاب

آن که شد بعد از حسین شور آفرین انقلاب
پیک خون کشتگان سرزمین نینوا، اختر برج حیا

تربت پاک برادر را چو جان دربر گرفت
اشک ریزان در بغل آن مرقد اطهر گرفت
ماجرای سفر را یک به یک از سر گرفت
کای حسین جان خواهرت دیده بسی جور و جفا، از گروه اشقیا

از جگر آن شیرزن فریاد وایلا کشید
گفت ز آن لحظه که قاتل رأست از پیکر برید
قامت زینب خمید و موی زینب شد سفید
خواهرت با تازیانه شد چو از نعشت جدا، در بلا شد مبتلا

کرده زین العابدین را غل به گردن کوفیان
پابره نه بر سر خار مگیلان کودکان
پیش چشمانم سر خونین تو روی سنان
گفتی آن سر با اشاره کودکی مانده به جاکن تفحص خواهر

کودکان بی کس و یار و زنان داغدار
گه پیاده گاه روی ناقه‌ی عریان سوار
می‌دوانیدند گاهی با مشقت روی خار
سنگ را دل سوختی از دیدن آن ماجرا، ای شهید کربلا

* * *

بود سرت بر نیزه و آن نیزه طور انقلاب
 ساطع از آن رأس خونین بود نور انقلاب
 در دیار کوفه برپا کرد شور انقلاب
 خواهرت با صوت قرآن سرت شد هم صدا، ای عزیز مصطفی

* * *

طعنه‌ها در کوفه بشنیدم من از ابن زیاد
 در همان حالی که بود از قتل تو مغرور و شاد
 کاخ آمالش ز نطق آتشین دادم به باد
 پاسخ گفتم به آن نحوی که بود اورا سزا، بایانات رسا

* * *

چون ز کوفه رفتم ای جان برادر سوی شام
 با اسیران و یتیمان ای شهید تشنه کام
 سنگ باران شد سرت خاکم به سر از روی بام
 ز آن ستم بدتر ندیده دختر خیرالنساء، جان‌گداز و جان‌گزا

* * *

سنگ محنت‌های دوران بر سرم آن جا رسید
 هیچ مظلومی به عالم این چنین ظلمی ندید
 از همه جانسوزتر در مجلس شوم یزید
 لحظه‌ای که بر لبانت چوب کین شد آشنا، شام شد محنت سرا

* * *

آرزوی مرگ می‌کرد از مصیبت خواهرت
 در خرابه داد جان چون نازپرور دخترت

نیمه شب آندم که می زد بوسه بر خونین سرت
وای وای از محنت و درد و غم شام بلا، ای غریب نینوا

درد و رنج شام جانفرساترین رنج و غم است
گر معلمی بگرید خون در این ماتم کم است
جوشش خون حسین را صبر زینب ملزم است
دین حق از این دو عامل استوار و پابرجا، هست تا روز جزا

۶۴- اربعین

چون قافله‌ی خیل اسیران آمد زینب سوی تربت شهیدان آمد
فریاد چنان کشید از سوز جگر کز ناله‌ی او عرش به افغان آمد
غریب یا حسین مظلوم حسین
زینب به کنار تربت پاک حسین
می زد به سر و به سینه با شیون و شین
می گفت به ناله کی عزیز زهرا
پاسخ به سلامم بدهای نور دوعین
غریب یا حسین مظلوم حسین
خواهم به برت درد دل آغاز کنم
در محضر تو عقده‌ی دل باز کنم

چندان غم و اندوه و الم سنگین است
 کز صد یک آن شاید ابراز کنم
 غریب یا حسین مظلوم حسین
 بعد از تو بسی داغ و مصیبت دیدم
 در کوفه و شام رنج و محنت دیدم
 همراه سر تو گشته‌ام کوی به کوی
 بسیار شکنجه‌ها به غربت دیدم
 غریب یا حسین مظلوم حسین
 در کوفه به ما گذشت سخت و مشکل
 چندان که نموده بود خونم بر دل
 بر نیزه همی چکید خون از سر تو
 خون از سر من روان به زیر محمل
 غریب یا حسین مظلوم حسین
 در کوفه شهادت تو را داد زدم
 مظلومی و غربت تو فریاد زدم
 بر مردم بی‌وفای پیمان‌شکنش
 چون صاعقه بر خرمن بیداد زدم
 غریب یا حسین مظلوم حسین
 از ابن زیاد طعنه‌ها بشنیدم
 در پیش رویش سر تو را می‌دیدم
 او بر لب و دندان تو می‌زد با چوب
 من دست عزا به سینه می‌کوبیدم

غریب یا حسین مظلوم حسین

از کوفه به سوی شام ویران رفتیم
 با خیل یتیمان و اسیران رفتیم
 پاهای عزیزان تو پر خون از خار
 با ضربت چوبِ نیزه‌داران رفتیم

غریب یا حسین مظلوم حسین

فریاد ز شهر شام و از مردم شام
 بُد سخت‌ترین زمان به ما در ایام
 آن لحظه که بر سر تو و اهل حرم
 با هلهله می‌زدند سنگ از لب بام

غریب یا حسین مظلوم حسین

در شام یگانه گوهرت باقی ماند
 جان داده و بذری انقلابت افشاند
 بگرفت سرِ بریده‌ات در آغوش
 با ناله‌ی او معلّی مرثیه خواند

غریب یا حسین مظلوم حسین

۶۵- اربعین

سوی مقتل شهیدان برگشته زینب با آه و زاری

کوبد به سینه و سر خونابه‌ی دل از دیده جاری

در راه شام و کوفه زخم زبان شنیده
از ظلم و کین اعدا درد و آلم کشیده
برگشته با اسیران با قامتی خمیده
از سوز و درد هجران بنهاده سربر، خاک مزاری

صحرای کربلا را غرق عزا نموده
بر تربت حسینش ماتم به پا نموده
دست زمانه با او بی حد جفا نموده
برگشته از اسارت با حال زار و، قلب فکاری

هرسو کند نظاره بر تربت شهیدان
از سوز دل برآرد فریاد و آه و افغان
الگوی استقامت افسرده حال و حیران
از بس که داغ دیده دیگر ندارد، صبر و قراری

قبر عزیز زهرا خواهر گرفته در بر
 خون جگر روانه کرده ز دیده‌ی تر
 هر لحظه سر بکوبد بر مرقد برادر
 گوید عزیز زینب گویا خبر از، عالم نداری

* * *

بعد از شهادت تو ای سرور شهیدان
 زینب بسی آلم دید از جورِ قوم عدوان
 از کربلا به کوفه رفتم به شام ویران
 پیک پیام خونت بودم حسینم، در هر دیاری

* * *

فرمودیم وصیت بر صبر و استقامت
 امرت به جان خریدم در تنگنای غربت
 راه هدف سپردم در سنگر اسارت
 تا خط انقلاب بردم به پایان، با جان‌نثاری

* * *

در کوفه خطبه خواندم فرمان تو رساندم
 بذر قیام خونین در سینه‌ها فشاندم
 در کاخ ظلم و بیداد هم از سخن نماندم
 رأس تو خواند قرآن دادی به خواهر، آن‌جا تو یاری

* * *

احیا نمودی از نو دین را تو با شهادت
 تکمیل خط خون کرد زینب در این اسارت

خضم خدا زبون شد با جلوه‌ی حقیقت
گلزار دین حق را خون شریفت، کرد آبیاری

* * *

خیزد ندای توحید ای سر جدا ز خاکت
گرچه به خاک مدفون شد جسم چاکچاکت
دین جاودانه گردید با خون تابناکت
در ماتمت معلّم اشکش روان چون، ابر بهاری

* * *

۶۶- کاروان اربعین

داغداران سوی گلزار شهیدان آمدند
اهل بیت مصطفی از شام ویران آمدند

* * *

کربلا آغوش جان بهر عزیزان باز کن
رو به استقبال زینب تسلیت ابراز کن
ناله‌ی جانسوز با غمدیده‌گان آغاز کن
نونهالان حسین از شام ویران آمدند

* * *

کربلا این کاروان ذریه‌ی پیغمبرند
دختران فاطمه نوباوگان حیدرند

آسمان معرفت را مهر و ماه و اخترند
خون جگر افسرده با حال پریشان آمدند

* * *

کربلا این کاروانست کاروان اربعین
سرپرست این عزیزانست زین العابدین
از سفر برگشته است با خواهر سالار دین
سوی گلزار شهیدان دیده گریان آمدند

* * *

کربلا این نونهلانی که دل افسرده‌اند
غنچه گل‌هایی که چون برگ خزان پژمرده‌اند
چهره‌شان گشته‌بود از بس که سیلی خورده‌اند
با دلی آزرده و سر در گریبان آمدند

* * *

این عزیزان جور و ظلم از قوم اعدا دیده‌اند
بر سر نیزه سر خونین بابا دیده‌اند
شهر شام و سنگ باران و تماشا دیده‌اند
تازیانه خورده‌اند از نیزه‌داران آمدند

* * *

این عزیزانی که شمع عشق را پروانه‌اند
مصطفی ختم رسل را نوگل و ریحانه‌اند
خون جگر از شامیان و شام و از ویرانه‌اند
کاخ ظلم و جور را کردند ویران آمدند

* * *

دختر مولی که از این جا به عزت رفته بود
 کی کنم باور که زینب در اسارت رفته بود
 بلکه از سوی حسین بهر سفارت رفته بود
 با یتیمان برده این فرمان به پایان آمدند

* * *

۶۷- اربعین

بر تربت شهیدان زینب عزا گرفته
 صحرای کربلا را ماتم فرا گرفته

* * *

گل های باغ زهرا در زیر خاک مدفون
 بر هر گلی هزاری شور و نوا گرفته

* * *

از شام محنت انجام خورشید آل عصمت
 با شور انقلابی با صبر و استقامت
 بنموده با یتیمان در کربلا اقامت
 آن جا که خون جمال خورشید را گرفته

* * *

بر گرد هر مزاری پروانه ای به پرواز
 آوای عندلیبان گشته دوباره آغاز

در لاله‌زار ایمان گردیده نغمه‌پرداز
هر بلبلی نوایی در نینوا گرفته

قبر عزیز زهرا زینب گرفته در بر
ز آن خاک عنبرین بو ریزد به سینه و سر
پا شد گلاب دیده بر مرقد برادر
رنگ عزا دوباره کربلا گرفته

پروانه‌های عاشق اطراف آن بیابان
پرمی زنند دائم برگرد آن گلستان
بر قبر هر شهیدی باشد یکی نواخوان
از هر طرف یتیمی واغربتا گرفته

زینب که در اسارت بس طعنه‌ها شنیده
از اهل کوفه و شام درد و الم کشیده
گردد به گرد مقتل با قامتی خمیده
داغی وجود او را سر تا به پا گرفته

با تربت حسینش آغاز درد دل کرد
داغ دل پریشان با گریه منتقل کرد
خاک مزار اطهر با آب دیده گل کرد
جریان دردها را از ابتدا گرفته

* * *

گفت ای عزیز زینب دیدم پس از شهادت
در راه کوفه و شام از حد فزون مصیبت
با رأس پر زخونت رفتم دیار غربت
دیدم سرت به نیزه ذکر خدا گرفته

* * *

دارم بسی شکایت از درد و رنج ایام
از جور اهل کوفه وز طعن مردم شام
از آن مصائبی که خون کرد قلب ایتم
آرام و صبر زینب آن ماجرا گرفته

* * *

اطفال نازنینت بر ناقه‌های عریان
گه روی خار صحرا پای برهنه حیران
گاهی ز روی ناقه افتاده در بیابان
دامان عمه‌ها را با صد نوا گرفته

* * *

کردند عابدین را زنجیر و غل به گردن
در زیر بطن اشتر پایش ببسته دشمن
خون گشته بود جاری از گردنش به دامن
او را عدو به زیر چوب جفا گرفته

* * *

خط شهادتت را زینب تمام کرده
آماده شام کوفه بهر قیام کرده

روشن همه حقایق بر خاص و عام کرده
ابعاد این اسارت عالم فراگرفته

داغت کجا حسینم گردد مرا فراموش
تو آرمیده بر خاک اصغر تو را در آغوش
تا دامن قیامت خون تو می زند جوش
معلمی ز عشقت قلبش صفا گرفته

۶۸- نوحه اربعین

قافله شام غم آمده در کربلا رسیده دل خسته در حوالی نینوا
اهل و عیال حسین عزیزه های بتول به همراه زینب آن شیر زن کربلا

رفته سفر بار رسالت به دوش ز خطبه اش کوفه به جوش و خروش
از سر آن بی خبران برده هوش زینب کبراست این دختر شیر خدا

روانه از کوفه شده سوی شام تا برساند به همه خاص و عام
فلسفه ی قیام و قتل امام نموده رسوا یزید، زاده ی خیرالنسا

آمده باز از سفر آن قافله غم زده با پای پر از آبله
فکنده در کربلا غلغله گرد مزار حسین سینه زنان در عزا

* * *

زینب و سجاد به حال فکار اهل حرم جمله زخرد و کبار
بر سر قبر شهدا اشکبار ز ناله کودکان به لرزه عرش علا

* * *

بر سر آن تربت خوشبوی پاک مادر هر کشته فتاده به خاک
بهر عزیزان همه را سینه‌چاک آه جگرسوزشان رسد به اوج سما

* * *

یکی کند شکوه ز رنج سفر یکی زند از غم بابش به سر
یکی بود درد دلش با پدر بهر برادر یکی شرح دهد ماجرا

* * *

یکی عزا بهر برادر کند یکی ز غم گریه به اکبر کند
و آن دگری مویه به اصغر کند کشتن طفل صغیر رسم بود در کجا

* * *

ناله‌کنان زینب علیا جناب رأس حسین دیده به بزم شراب
ز خطبه‌اش کاخ ستمگر خراب زجر کشیده بسی بر سر بازارها

* * *

آمده اکنون ز سفر داغدار بر سر قبر ولی کردگار
بر شهدا گریه‌کنان بی‌قرار باز در این اربعین نموده ماتم به پا

* * *

مونس و همسنگر و یار حسین باز رسیده به کنار حسین
زنده نموده ز شعار حسین روح سلحشوری لشکریان خدا

* * *

۶۹- اربعین

دیده گریانی چرا؟ عمه جان این جاکجاست؟

سوز آه و ناله‌ات دلخراش و غم‌فزا است

خاک این صحرا چرا عمه می‌ریزی به سر

می‌زنی بر سینه و می‌کشی آه از جگر

جای جای این زمین می‌کنی هر دم نظر

گوئیا این خاک پاک پیش چشمت آشناست

گاه از درد درون بی‌قراری می‌کنی

گه گلاب از چشمه‌ی دیده جاری می‌کنی

گه گذاری سر به خاک آه و زاری می‌کنی

گاه بوسی این زمین گاه فریادت به پاست

گه به این جانب دوان گه به آن جانب روان

گه به حال اضطراب، گه کشی از دل فغان

بر دلم آتش‌زدی، این چه حالست عمه جان؟

خاک و سنگ این دیار با نوایت هم‌نواست

عمه بر سر می‌زند، از چه زین‌العابدین؟

از یتیمان می‌رود ناله بر عرش برین

ناله‌های جانگداز، خیزد از این سرزمین
این چه شور محشراست، این چه آهنگ عزاست

رنگ رخسارت چرا، عمه‌جان پژمرده‌است
هم به خود می‌لرزی و، هم دلت افسرده است
دیدن این منظره، طاقت از دل برده است
گرد غم بر چهره‌ات، ای امید دل چراست؟

سرپرست کاروان، از چه هستی سوگوار
اشک ریزی دم‌به‌دم، همچو ابر نوبهار
نیست دیگر این دل خسته را صبر و قرار
نوحه‌گر عمه چرا اهل بیت مصطفاست

آیت زهرا نما لعل لب را باز کن
عمه‌جان مشکن دلم مرحمت آغاز کن
با سکینه دخترت درد دل ابراز کن
نغمه‌ی جانسوز تو بهر هر دردی دواست

گفت کی آرام جان باش ساکت از خروش
عندلیب خوش‌نوا از نوا یک‌دم خموش
لحظه‌ای آرام باش کن کلام عمه گوش
غنچه‌ی باغ حسین این زمین کربلاست

* * *

این گلستان مشهد لاله‌های پرپر است
 این مزار قاسم و آن مزار اکبر است
 بر سر صدر حسین خوابگاه اصغر است
 این زمین لاله رنگ مقتل خون خداست

* * *

عموی نام‌آورت شد در این میدان شهید
 در کنار علقمه پیکرش در خون تپید
 قامت بابت حسین در غم قتلش خمید
 آن محل مقتل آن عزیز با وفاست

* * *

باشد این جایی که شمر از جفا خنجر کشید
 با لب خشکیده سر از تن بابا برید
 کز غم جانکاه او موی زینب شد سفید
 ای «معلم» شوخموش ما سوی‌الله در عزاست

* * *

۷۰- نوحه‌ی علی اکبر (ع)

جان فدای فرق پر خونت	ای جوان لاله رخسارم
کن تکلم با پدر اکبر	تا سرت بر سینه بگذارم

* * *

بر بدن احرام خون امروز	در منای عشق پوشیدی
تا به سر حد فداکاری	تشنه لب مردانه کوشیدی
جام وصل از دست پیغمبر	دردم آخر تو نوشیدی
لحظه‌ای کن چشم خونین باز	کن نظر بر چشم خونبارم

* * *

با نثار خون پاک خود	یاری دین خدا کردی
در ره احیای دین حق	جان شیرین را فدا کردی
با جهادت تا ابد زنده	خط سرخ انبیا کردی
بر دلم آتش زده داغت	ای جوانمرد فداکارم

* * *

تشنه لب رفتی سوی میدان ای	ششیه روی پیغمبر
آخر ای نور دو چشمانم	کاکلت با خون سر شد تر
بعد قتلت اُف بر این دنیا	سیرم از این زندگی دیگر
جلوه‌ی نور جمالت بود	روشنی بخش شب تارم

* * *

از چه گشتی ناگهان خاموش	ای چراغ محفل زینب
لاله‌ی در خون تپان من	سوختی آخر دل زینب

خیز با عموی خود عباس باز بندید محمل زینب
کاندرین صحرای جانفرسا بی‌کس و یار و مددکارم

* * *

بهر تسکین دل زارم بازکن لعل گهر زا را
ده جوابم را مکن دیگر بیش از این خون قلب بابا را
نی‌توان دارم برم خیمه این قد موزون رعنا را
بی‌تو ای سرور برومندم رو به‌خیمه کی توان آرم

* * *

سر برآر از دامن صحرا لاله‌ی خونین آزادم
بر سر زانوی من بگذار کز غمت از پا در افتادم
اولین قربانی بابا ده تسلی قلب نا شادم
می‌رود بر گنبد گردون شعله‌ی آه شرر بارم

* * *

گه زخم بوسه ز سوز دل نو گلم بر لعل لب‌هایت
گاه می‌گیرم در آغوش گه شوم محو تماشايت
گاه گذارم صورت خود را بر رخ پر خون زیبایت
تا بگیرد لحظه‌ای آرام این دل پر درد افکارم

* * *

رو ندارم بی‌تو بر گردم جانب خیمه‌ی علی اکبر
در حرم با حال افسرده انتظارند عمه و خواهر
تشنه لب با دیده‌ی گریان دختران آل پیغمبر
آسمان گیرید بر احوال اهل بیت بی‌پرستارم